

بسم الله الرحمن الرحيم

لفظ و معنی قرآن، نازل شده از جانب خداست

اعتقاد عموم مسلمانان به موجب خود آیات قرآن کریم این است که «قرآن» به عین الفاظش از جانب خداوند تعالی به وسیله حضرت روح الامین (جبرئیل علیه السلام) بر رسول اکرم ﷺ نازل شده است نه اینکه مانند «احادیث قدسیه» معانی از خدا و الفاظ از رسول خدا ﷺ باشد. خیر، بلکه قرآن «لفظاً» و «معناً» نازل شده‌ی از جانب خداست. تأمل در بسیاری از ظواهر آیات قرآن کریم، این مطلب را به خوبی روشن می‌سازد. حال از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

۱- ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُلْوُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...﴾^۱

«این [آیات قرآن] آیات خداست که ما آن را بر سبیل حق دور از هر گونه بطلان

و خطا [بر تو تلاوت می‌کنیم...].»

^۱ - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۸ و سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۶.

بدیهی است که تلاوت تعلّق به الفاظ می‌گیرد نه به صرف معانی و آیه شریفه دلالت بر این دارد که الفاظ قرآن «مُتْلُوْا» و تلاوت شده‌ی خدا (یا پیک خدا) است بر پیغمبر اکرم ﷺ که خدا «تالی» و پیغمبر اکرم ﷺ «مُتْلُوْا عَلَیْهِ» است و قرآن نیز «مُتْلُوْا» یعنی تلاوت شده و خواندنی است.

۲- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱

«به راستی که ما، آن را [کتاب را] به صورت قرآن عربی نازل کرده‌ایم؛ به این منظور که شما درک و تعقل نمایید».

نتیجه آن که ما از ظهور بسیار روشن آیه‌ی شریفه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ به دست می‌آوریم که کتاب «مُنَزَّل» از جانب خدا «در حال نزولش» به «لباس الفاظ» خواندنی «عربی» در آمده و بر رسول اکرم ﷺ خوانده شده است تا آن حضرت نیز کلام خدا را برای دیگران بخواند و آنان را در مسیر درک و تعقل بیفکند.

نکته‌ی دیگری هم که می‌شود از این آیه به دست آورد این است که متّصف بودن قرآن به این دو صفت (سخن مستقیم خدا بودن و عربی بودن) هم در جامعیت قرآن نسبت به تمام اسرار و لطائف و هم در قابل درک و تعقل بودنش برای بشر دخیل می‌باشد. یعنی اگر بنا بود تنها معانی و مفاهیم قرآن بدون تَلَبُّس* به لباس کلام از

^۱ - سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲.

* تَلَبُّس: لباس پوشیدن.

جانب خدا به قلب پیامبر اکرم ﷺ القا شود و سپس خود آن حضرت در مقام تعبیر برآمده و آن معانی وحی شده را به بیان خود در قالب الفاظ و عبارات در آورده و بر مردم بخواند (چنان که احادیث قدسیه به این کیفیت است) و یا آن که به لغت دیگری غیر لغت عربی ترجمه گردد، لطمه به جامعیت قرآن وارد می آمد و بعضی از اسرار و لطائف آن در حال خفاء می ماند و از دسترس عقل و ادراک بشر خارج می شد. چنان که در آیه ی دیگر نیز می فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ ۝﴾^۱

«به راستی که ما آن [کتاب] را قرآن عربی قرار داده ایم که شما درک و تعقل کنید و حقیقت اینکه آن [قرآن] در ام الكتاب نزد ما، بلند پایه و استوار است».

این آیه هم نشان می دهد که قرآن پیش از نزول به عالم لفظ و عربیت در عالم ام الكتاب متّصف* به صفت علیّ و حکیم بوده است. یعنی هم بلند مقام و اعلی مرتبه از درک بشر و هم به صورت اجمال و غیر مُجَزّی* به سُور و آیات و حروف و جُمَل بوده است. تا آن که به جعل و عنایت پروردگار از آن مقام اَشْمَخ و اعلی* تنزّل یافته و در صورت «قرآن عربی» یعنی الفاظ قرائت شونده در لغت عربی تجلّی کرده است تا

^۱ - سوره ی زخرف، آیات ۳ و ۴.

* متّصف: دارنده ی صفتی.

* مجزّی:

* اشمخ و اعلی:

برای درک و فهم آدمیان مهیا گردد.^۱

۳- ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾؛^۲

«و همچنان [که به انبیای سلف وحی کرده ایم] قرآن عربی را هم به تو ای پیغمبر [وحی نموده ایم؛ برای اینکه] اهل [مکه و آنان را که در اطراف آن هستند] انداز نمایی».

این آیه هم دلالت بر این دارد که آن چه «ما یوحی» بوده و صورت وحی و السقاء الهی به خود گرفته است؛ «قرآن عربی» یعنی الفاظ مَقْرُوء* در لغت عربی بوده است.

۴- ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾؛^۳

«حقیقت آن که بر عهده‌ی ماست، جمع کردن قرآن و خواندن آن. پس وقتی ما آن را خواندیم؛ تو ای پیغمبر [خواندن] ما [را تبعیت نما]».

شاید بتوان گفت در میان آیات دالّیه بر این مطلب، از همه روشن تر همین دو آیه‌ای است که از سوره‌ی قیامت در دست تفسیر ماست. زیرا:

آیه‌ی کریمه‌ی اوّل، به شرحی که قبلاً گذشت دلالت بر این دارد که خدای

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۸۱ و جلد ۱۸، صفحات ۸۶ و ۸۷.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

* مَقْرُوء:

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۱۷ و ۱۸.

مَنّان علاوه بر جمع و تدوین قرآن، موضوع قرائت و تنظیم حروف و کلمات آن را هم به عهده خود گرفته است.

و آیه‌ی کریمه‌ی دوم نیز به طور واضح و کاملاً روشن نشان می‌دهد که قرائت پیغمبر اکرم ﷺ باید دنبال قرائت خدا واقع شود. **(فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ)** پس از آن که ما آن را (به واسطه جبرئیل امین) خواندیم و از قرائت آن فارغ شدیم، (تو ای پیغمبر ﷺ) بعد از فراغت ما به قرائت آن بپرداز و از قرائت ما تبعیت کن.

اگر چه بعضی اتباع در قرائت را به معنای اتباع ذهنی یعنی سکوت و توجه تام به قرائت در حین نزول وحی گرفته‌اند.^۱

فرضاً این معنی را هم بپذیریم؛ باز دلالت بر قرائت خدا دارد که به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد تو در حین نزول وحی و قرائت ماساکت باش و لب به تلاوت قرآن مجنّبان و کاملاً فکر خود را به سخن و قرائت ما متوجه ساز. به هر حال از آیه‌ی شریفه این مطلب به خوبی فهمیده می‌شود که: قرآن کریم از جانب خدا به واسطه‌ی روح الامین ﷺ مَقْرُوءاً یعنی با الفاظ قرائت شونده و خواندنی، به رسول خدا ﷺ نازل شده است. وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ وَ اللَّهُ الْحَمْدُ.

درک مقاصد قرآن نیازمند بیان است

^۱ - به نقل تفسیر المیزان، ذیل همین آیه.

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۱

«سپس به طور مسلّم بر ماست بیان آن [قرآن]».

راغب می گوید:

(الْبَيَانُ: الْكَشْفُ عَنْ الشَّيْءِ)^۲

«بیان: پرده برداری از چیز است».

شکی نیست در اینکه بیان و پرده برداری در جایی صحیح است که ابهام و اجمالی در کار باشد تا بر اثر بیان، کشف یک حقیقت پنهان به عمل بیاید و اظهار یک معنای نهان صورت بگیرد و گر نه بدیهی است که بیان مبین تحصیل حاصل است و لغویت آن بسیار روشن، و دور از راه و رسم حکیمان است. بنابراین جمله‌ی:

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾

این حقیقت را به خوبی نشان می دهد که قرآن مشتمل بر یک سلسله معانی پنهان از ظواهر الفاظ می باشد و الفاظ قرآن در مقام دلالت بر آن معانی دارای نوعی ابهام بوده و طبعاً درک و فهم آن نیازمند به بیان می گردد. در اینکه بسیاری از آیات قرآنیّه نسبت به بعض معارف عالیّه و حقایق مقصوده‌ای که خداوند حکیم از آن آیات اراده فرموده است نوعی ابهام دارند تردیدی نیست (البته رعایت ابهام در آیات قرآن نیز دارای حکمت و مصلحتی است که ان شاء الله ضمن نقل احادیث به آن اشاره

^۱ - سوره ی قیامت، آیه ی ۱۹.

^۲ - مفردات، لغت «بان».

خواهد شد).

و شاهد روشن بر «مبهم» بودن آن قسمت از آیات همانا اختلاف مفسّرین در تفسیر و توضیح آن آیات می باشد که احیاناً در بعض موارد تعداد و جوه یا اقوال مذکوره در تفسیر یک آیه و بعضاً در توضیح معنای «مراد» از یک کلمه از شماره‌ی «ده» می گذرد!

مثلاً ممکن است از باب نمونه، آیات ذیل ارائه شود که چون مشتمل بر اجمال و ابهام بوده‌اند، قهراً مورد اختلاف آراء مفسّرین واقع شده‌اند:

۱- آیه‌ی **محکم و متشابه** که به فرموده‌ی بعض محققین: «در میان علمای اسلام، در معنای محکم و متشابه اختلاف عجیبی است و با تتبع اقوال می توان نزدیک به «بیست» قول در این مسأله پیدا کرد»،^۱ که آیا مقصود از محکم و متشابه در قرآن چیست؟ و با آیات متشابهه‌ی قرآن چه معامله‌ای باید کرد؟ و همچنین در معنای «تأویل» اختلاف شدید دارند و با تتبع اقوال در تأویل ممکن است به بیشتر از «ده» قول برخورد. آیه‌ی شریفه این است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا

۱- «قرآن در اسلام»، علامه طباطبائی، صفحه‌ی ۲۷.

۲- قرآن در اسلام، صفحه‌ی ۳۳.

بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛^۱

«او [خدا] است آن کسی که بر تو نازل کرده کتاب را که بعضی آن آیات محکمات است. آنها [مادر] کتابند و بعضی دیگر متشابهات است. پس آنان که در دل‌هایشان کجی و انحراف [از حق] است، دنبال آن دسته از آیات که دارای تشابه است می‌روند و از این عمل [غرض فتنه‌انگیزی] گمراه نمودن مردم [دارند] و به زعم خود [طالب تأویل آن هستند، و حال آن که نمی‌داند تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم] ثابت دلان در ایمان [می‌گویند: ایمان آورده‌ایم به آن، تماماً] نازل شده‌ی [از جانب پروردگار ماست. و پند نمی‌پذیرند مگر خردمندان».

۲- آیه‌ی:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا...﴾؛^۲

«و [یاد آور] آن وقتی را که گرفت [جدا کرد] پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌هایشان. ذریه‌ی آنان [نسل آنان] را و آنها را شاهد بر خودشان قرار داد آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: آری، دیدیم و شهود نمودیم...».

این آیه هم معرکه‌ی آرای مفسرین است و در تفسیرش گفتگوی فراوان دارند که اخذ ذریه از ظهور بنی آدم، به چه معنی حمل می‌شود؟ و در چه عالمی از عوالم

^۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷.

^۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

هستی صورت گرفته است؟ آیا مربوط به عالم «ذر» است چنان که از روایات بسیار استفاده می شود یا خیر؟ و بر فرض ثبوت، «عالم ذر» چه عالمی است و چگونه بوده است؟

۳- آیهی «دَابَّةُ الْأَرْضِ»:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۱

«و هنگامی که گفتار [حکم یا وعده‌ی خدا] بر آنها واقع شود [مسلم گردد]، بیرون می آوریم برای آنها جنبنده‌ای را از زمین، تا سخن گوید با آنان که به آیات ما یقین نمی کردند».

علامه طباطبایی رحمته‌الله ذیل همین آیه می فرماید:

(وَلَا تَجِدُ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى مَا يَصْلُحُ لِتَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَأَنَّ هَذِهِ الدَّابَّةَ الَّتِي سَيُخْرِجُهَا لَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَتُكَلِّمُهُمْ مَا هِيَ؟ وَمَا صِفَتُهَا؟ وَكَيْفَ تَخْرُجُ وَمَاذَا تُكَلِّمُ بِهِ؟ بَلْ سِيَاقُ الْآيَةِ نَعْمَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْقَصْدَ إِلَى الْإِبْهَامِ فَهُوَ كَلَامُ مَرْمُوزٍ فِيهِ)^۲

خلاصه‌ی ترجمه آن که:

ما، در قرآن نمی یابیم آیه‌ای را که مفسر این آیه باشد و کاملاً ماهیت آن دابّه‌ای

^۱ - سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۲.

^۲ - تفسیر المیزان، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۴۳۴.

را که در آینده از زمین بیرون خواهد آمد و با مردم سخن خواهد گفت، بیان کرده و روشن نماید که آن دایه خودش چیست؟ و اوصافش کدام است؟ و کیفیت خروجش از زمین چگونه است؟ و کلامی که خواهد گفت از چه نوع است؟ بلکه سیاق آیه خود دلیل خوبی است بر اینکه: غرض، بکار بردن «ابهام» در سخن بوده است و لذا آیه‌ی «مبارکه‌ی» (عَنْ قُصْدٍ) به صورت رمز القاشده است و نتیجتاً کلامی مبهم و «مرموز فیه» آمده است.

۴- آیه ﴿اَكْمَلُ الدِّينِ﴾:

﴿...الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

«...امروز آن کسانی که کفر ورزیده اند از [غلبه‌ی بر] دین شما مأیوس شدند.

پس مترسید از آنان و از من بترسید. امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و

نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...».

در اینکه آیا روز «يَأْسُ كُفَّار» از دین مسلمین و روز «اکمال دین» و «اتمام

نعمت» چه روزی است و بر اثر چه کاری است، آیه‌ی شریفه نسبت به افاده‌ی آن

«مبهم» است.

۵- آیه‌ی «تبلیغ»:

^۱ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾^۱

«ای پیامبر! برسان آنچه را که به تو نازل شده است از پروردگارت، و اگر نکنی پس تبلیغ رسالت او ننموده‌ای و خدا تو را از [شر] مصون داشته و در امان نگه می‌دارد...».

اینکه آن چه به عنوان ﴿...ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ در این آیه تعبیر شده و رسول خدا ﷺ جداً با لحن تهدیدآمیز از جانب خداوند مأمور به تبلیغ آن گردیده است؛ آنچنان که ترک تبلیغ آن موجب «بطلان رسالت» معرفی شده است چه مطلبی است، روشن نمی‌باشد و آیه‌ی شریفه نسبت به آن در حال «ابهام» است.

۶- آیه‌ی «ولایت»:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲

«همانا ولی [صاحب اختیار] شما، خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را بپای می‌دارند و در حالی که رکوع کننده‌اند ایستاد زکات می‌نمایند [زکات را در حال رکوع نماز ادا می‌کنند]».

در این آیه نیز متصدی امر «ولایت» امت در «مرتبه‌ی سوم» که با وصف ایستاد

^۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

^۲- همان، آیه‌ی ۵۵.

زکات در حال رکوع نماز، ایماء و اشاره به او شده است چه کس یا کسانی هستند تعیین نگردیده و کاملاً پیداست که «عمداً» در معرفی او «ابهام» بکار رفته است.

۷- آیه‌ی «اولی الامر»:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

«ای گروه اهل ایمان خدا را اطاعت کنید و رسول را و صاحبان امر از خود را اطاعت نمایید...».

مقصود از (اولی الامر) که اطاعتشان مانند اطاعت خدا و رسول بر امت اسلامی واجب است، در آیه «مبهم» آمده و تعیین نشده‌اند.

۸- آیه‌ی «علم الكتاب»:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲

«و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: تو پیامبر نیستی. بگو: کافی است که خدا و

آن کسی که «علم کتاب» نزد اوست شاهد میان من و شما باشند».

عنوان «...مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از نظر «مصدق»، «ابهام» دارد و تعیین آن محتاج به بیان خارج از قرآن است.

^۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

^۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳.

۹- آیاتی که راجع به «عرش»^۱ و «حاملان عرش»^۲ و «کرسی»^۳ و «لوح»^۴ و «قلم»^۵ یا «جن»^۶ و «شیطان»^۷ و «مَلک»^۸ و «أَجْنَحَه» (بالهای فرشتگان)^۹ و «روح»^{۱۰} و «آسمانهای هفتگانه»^{۱۱} و «رَجْم شیاطین به وسیله‌ی ستارگان»^{۱۲} سخن گفته، یا اشاراتی دارند؛ از نظر «مصادیق» حقایق مراده‌ی از این «الفاظ» مشتمل بر «ابهام» می‌باشند.

۱۰- آیات مربوطه به «احکام و شرایع» که قسمت عمده و اکثر آنها از لحاظ تفصیل احکام و جزئیات مقررات الهی، در باب نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و خصوصیات زمان و مکان و اجزاء و شرایط و موانع و دیگر متعلقات به این احکام (مطلقاً) در حال «ابهام» و «اجمال» می‌باشند.

البته آیات مشتمله بر معانی شامخه و حقایق مستوره‌ی در پس پرده‌ی ظواهر از

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۴- سوره‌ی بروج، آیه‌ی ۲۲.

۵- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۱.

۶- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۹.

۷- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۶.

۸- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۲۶.

۹- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱.

۱۰- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

۱۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۹.

۱۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۵.

مفاهیم الفاظ، بسیار زیاد و از حدّ شمار عادی خارج است و اینها که گذشت؛ نمونه‌ای بود که ارائه شد تا نیازمندی درک آن حقایق پنهان از ظواهر این سلسله آیات قرآن به «بیان» ثابت گردد و معلوم شود که بدون انضمام بیان به این دسته از آیات قرآن رفع «ابهام» از آنها نخواهد شد و دسترسی به آن مطالب که مرادات حقیقیّه حضرت حقّ حکیم است (البته علاوه بر مفاهیم ظاهره که آن نیز به طور قطع و مسلّم مراد است)، برای مخاطبین قرآن میسر نخواهد گشت.

ابهام قرآن در تعیین مصداق است نه در مفهوم

لازم است دانسته شود، منظور از ابهام و اجمالی که مابه آیات قرآن نسبت داده‌ایم و اختلاف انظار مفسّرین را هم شاهد گفتار آورده‌ایم، از نظر تشخیص «مصادیق» و تعیین «مرادات» عالیّه است؛ نه از لحاظ «دالات» لفظ بر مفهوم و درک معنای «لغت» در ظاهر. چه آن که تردیدی نیست در اینکه قرآن در فصاحت الفاظش در حدّ اعجاز است و لذا طبعاً خالی از هر گونه اغلاق و تعقید در سخن می‌باشد. از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ضمن حدیثی فرموده‌اند:

(فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مِنْهُمْ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ)^۱

^۱ - تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۸۹، نقل از محاسن. ظاهراً (هَلَك) به تشدید لام باشد که در «اقرّب الموارد» می‌گوید: يُقَالُ لِمَنْ ارْتَكَبَ أَمْرًا عَظِيمًا: هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ هَكَذَا در «المنجد».

«پس هر که معتقد شود که کتاب خدا مبهم است [این چنین کسی] هم خود و هم دیگران را به هلاک افکنده است».

ولی مع الوصف قطعی بودن این مطلب منافات با این واقعیت روشن ندارد که پاره‌ای از آیات قرآن از نظر ارائه مصادیق مفهومات و تفسیر مرادات (اگر چه آن مرادات در طول یکدیگر قرار گرفته و از بطون قرآن به حساب آیند) دارای ابهام می‌باشند و فهم «مراد» از آن احتیاج به بیان دارد (نه اینکه از لحاظ دلالت بر مفهوم، مبهم باشند!) از باب مثال آیه‌ی:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾^۱

از لحاظ دلالت بر مفاهیم الفاظش بسیار روشن است و واضح، که می‌گوید: امروز آن کسانی که کافر شده‌اند از [غلبه بر] دین شما مأیوس شدند... امروز دین شما را برای شما کامل نمودم.

این معانی کاملاً واضح است. اما آن چه که در این آیه «مبهم» است و بر شنونده روشن نمی‌شود. «مصدق» کلمه‌ی «الیوم» است که آیه‌ی کریمه از تعیین آن سکت بوده و احتیاج به بیان دارد تا روشن شود که مراد از «امروز» کدام روز است. و نیز جمله‌ی:

^۱ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

﴿...مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۱

در آیه‌ی تبلیغ مفهوماً روشن است و مصداقاً مبهم. و از آیه به دست نمی‌آید که آیا مقصود از آن چه را که از خدایت به تو نازل شده است چه می‌باشد و هکذا جمله‌ی:

﴿...أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

و یا:

﴿...الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۳

و دیگر آیات از این قبیل که از لحاظ مفهوم عموماً روشن هستند اما از لحاظ تعیین «مصداق» و ارائۀ افراد «مراد» دارای «ابهام» می‌باشند و این ابهام اگر چه بر اساس مصالحی در کلام خداوند حکیم آمده است؛ ولی مع الوصف احتیاج به «بیان» دارد تا حکمت القاء خطاب به «مکلفین» روشن گردد و لغوئیت تکلیف به معارف و احکام غیر مبین لازم نیاید و لذا خداوند منان وعده‌ی «بیان» مجملات قرآن را هم داده است که:

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۴

بیان قرآن

^۱ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

^۲ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

^۳ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

^۴ - سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۹.

قرآن با کمال وضوح و صراحت تمام یک «بیان» قاطع و جامع همگانی را نشان داده و در دسترس امت اسلام می‌گذارد و امت را به هنگام احساس ضرورت و نیاز ارجاع به آن بیان شامل و عام می‌نماید و آن «بیان» رسول الله اعظم ﷺ می‌باشد که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

«...و نازل کرده ایم به تو ذکر [قرآن] را، برای اینکه آن چه را که به مردم نازل

شده است بر ایشان بیان نموده و روشن کنی و شاید آنان بیندیشند».

در این آیه چنان که پیداست مردم، مقصود اصلی از «تنزیل» و فرو فرستادن قرآن معرفی شده اند که می‌فرماید: ﴿مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی آن چه که به مردم نازل شده است. مانند بسیاری از آیات که قرآن را مربوط به همه‌ی مردم و وسیله‌ی هدایت عامه ناس می‌داند. چنان که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۲

«ای مردم! محققاً برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمد و فرو فرستادیم به

شما نوری آشکار کننده را».

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۳

^۱ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

^۲ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

^۳ - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰.

«محققاً نازل کرده‌ایم به شما کتابی را که در آن یادآوری شماست [به معارف و

احکام] آیا نمی‌اندیشید؟»

این درست است و مسلم. اما آن چه که جالب توجه و شایان دقت است این است: با اینکه در این آیه ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...﴾ مردم به عنوان مقصود از تنزیل معرفی شده‌اند؛ مع الوصف همین آیه رسول اکرم ﷺ را شخصاً مخاطب قرار داده و آن حضرت را مستقیماً مورد «انزال» قرآن نشان می‌دهد که: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...﴾ ذکر (قرآن) را به تو نازل کرده‌ایم و سپس علت این تخصیص خطاب را به رسول الله اعظم ﷺ با جمله ی ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ روشن می‌کند که غرض از «انزال قرآن» به تو با اینکه قرآن مربوط به عموم «مردم» است این است که مردم در فهم قرآن و در به دست آوردن احکام و معارف قرآن، نیازمند به بیان و تبیین «تو» می‌باشند و بدون وساطت «بیان» از تو قادر بر درک مقاصد قرآن نخواهند بود.

این آیه با کمال صراحت دلالت بر این دارد که سَمَتِ پیغمبر اکرم ﷺ تنها سمت «تبلیغ» و «مبلّغی» نیست که فقط اخذ «وحی» از منبع وحی کرده و ابلاغ به مردم بنماید و سپس مردم را در درک مقاصد قرآن به حال خودشان بگذارد، خیر! بلکه رسول اعظم خدا ﷺ علاوه بر جنبه‌ی تبلیغ وحی از جانب خدا موظف به تبیین ذکر و مکلف به بیان قرآن نیز می‌باشد.

زیرا اگر تنها تبلیغ قرآن موکول به آن حضرت بود و بس، لازم بود به جای ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ بفرماید: ﴿تُبَلِّغُ النَّاسَ﴾ که غرض از انزال قرآن به تو تنها رساندن و

تبلیغ قرآن مردم، به مردم است. ولی می‌بینیم که صریحاً فرموده است:

﴿...لِئَلَّيْنِ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

یعنی ما که تو را از میان مردم برگزیده و «مهبط» وحی خود قرار داده‌ایم و کتابی را که ذکر عموم مردم است و نیز نازل شده‌ی برای هدایت «کافه‌ی» آدمیان است به دست تو سپرده‌ایم؛ برای این است که ما به شخص تو ای پیامبر اهلّیت درک مقاصد گفتار و وحی خود را داده‌ایم و آنچه را که فهم دیگران از به دست آوردن و استنباط آن از خلال کلمات و آیات «کتاب ما» قاصر است در وعاء فهم «تو» گنجانیده و قدرت «تبیین» معارف و تشریح دقایق مربوط به احکام و هزاران مطلب دیگر حیاتی را به تو اعطا نموده‌ایم.

و دیگران را در نیل به حقایق آسمانی قرآن محتاج به بیان تو گردانیده و آنان را ارجاع به تو کرده‌ایم، تا همان مطالب نازل شده‌ی برای هدایت مردم را که به صورت کلیّاتی است در قوالب الفاظ و آیات، تو خود برای آنان بیان نموده و روشن سازی. و هم در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾^۲

«محققاً خدا مانت بر اهل ایمان نهاد که پیغمبری از خودشان در میانشان

^۱ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

^۲ - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

بر انگيخت نا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنها را تزکيه کرده و تعليم کتاب و حکمت بنماید».

اینجا هم علاوه بر تلاوت آیات خدا تعليم کتاب و حکمت نیز مستقلاً کار و وظیفه مخصوص رسول الله ﷺ معرفی شده است. چه اگر تنها القاء آیات قرآن به عربی دانان، کافی در تفهيم و تبیین معانی و روشنگر مقاصد گوینده‌ی قرآن بود، احتیاجی به مسأله‌ی تعليم کتاب و آموزش حکمت به میان نمی‌آمد و این منصب به عنوان یک منصب بارز و ممتاز و جدا به رسول خدا ﷺ محوّل نمی‌گردید. باز در جای دیگر فرموده است:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

«و آن چه را که پیغمبر ﷺ برای شما آورده [امر به آن کرده است] بگیرد [اعتقاداً و عملاً بپذیرید] و از هر چه که شمارا از آن نهی کرده است خودداری نمایید».

واضح است که مراد از آورده‌ها و نهی کرده‌های رسول ﷺ در این آیه آن مطالبی است که در ظاهر قرآن نیامده است یا به عبارت بهتر به دست آوردن آن مطالب از ظواهر قرآن در قدرت دیگران نمی‌باشد و آن حضرت به اقتضای مقام بیان که نسبت به قرآن دارد در مقام تشریح دقایق مربوط به معارف و تفضیل احکام بر می‌آید

^۱ - سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

و مردم را با حقایق عالی‌هی و وحی آشنا می‌سازد و ایضاً در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۱

«و ما، کتاب [قرآن] را بر تو نازل ننموده‌ایم مگر برای اینکه آن‌چه را دربار‌ه‌اش

اختلاف می‌ورزند [از معارف و احکام] برای آنان بیان کرده و روشن سازی...».

در این آیه نیز سخن از غایت و هدف انزال کتاب بر شخص رسول خدا ﷺ و سر‌انتخاب آن حضرت برای تلقی «وحی»^۲ و قرآن به میان آمده و آن رسول مکرم ﷺ به عنوان «مبین» و برطرف سازنده‌ی «اختلاف» مردم در عقاید و احکام و سایر شؤون دینی معرفی شده است. یعنی سر‌اینکه ما تو را ای رسول گرامی مخصوصاً به عنوان گیرنده‌ی وحی و مهبط قرآن برگزیده‌ایم این است که بیان تو (منحصراً) می‌تواند تبیین محتویات وحی ما نموده و هر گونه اختلاف را از افکار و اعمال مردم بردارد و آنان را در فهم مطالب اعتقادی و اتخاذ برنامه‌های عملی روشن و مطمئن گرداند.

تأمل در این آیه خوب به دست می‌دهد که قرآن منهای بیان رسول خدا ﷺ کافی در دفع اختلاف در عقاید و اعمال مردم نمی‌باشد و انحراف فکری آدمیان را در تعقل و درک حقایق هستی و اتخاذ برنامه‌های عملی، به آنان نشان نمی‌دهد. بلکه ممکن است هر فرقه و جمعیتی در باب اعتقادات و تشخیص

^۱ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

^۲ - یعنی فراگرفتن آن.

برنامه‌های عملی به راهی بروند و مسلک و مذهبی نوظهور از پیش خود بسازند و مع الوصف آیات «ذات الوجوه» یعنی «چند احتمالی» قرآن را با مرام و مسلک انحرافی خود تطبیق نموده و «باطل» را در لفافه‌ی «حق» به خورد مردم بدهند (چنان که امروز امت اسلامی پیرو قرآن به همین درد اسفبار مبتلا شده است) و لذا حتماً بیان رسول معصوم از خطا، باید ضمیمه‌ی قرآن بشود:

﴿...لِثَنِّينَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾؛

تا آن چه که «مُخْتَلَفٌ فِيهِ» است از پرده‌ی ابهام بیرون آمده و بر همه روشن گردد و البته بدیهی است که مردم بعد از بیان حق و روشن شدن حقیقت دو دسته می‌شوند: دسته‌ای مؤمن و منتقاد گردیده و در مسیر حق، رو به سعادت می‌روند و مشمول رحمت می‌شوند که ذیل همین آیه می‌فرماید:

﴿...وَهْدَىٰ وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛^۱

«و هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان آورند».

و دسته‌ی دیگر راه لجاج و عناد پیش گرفته و در مبارزه‌ی با حق اصرار می‌ورزند و هالک می‌گردند و به هر حال آن چه که مقصود از لزوم بیان و اتمام حجت بوده است حاصل می‌شود که:

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...﴾؛^۲

^۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

^۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

«...تا هالک و ناجی بر اساس **بیت** و روشن شدن حق از هم جدا کردند...».

پس به بیان صریح قرآن «بیان» رسول خدا ﷺ و شنگر «مجملات»^۱ قرآن و رافع «اختلاف»^۲ از درک و فهم دیگران می باشد و هم منصب «تعلیم»^۳ کتاب علاوه بر تلاوت آیات آن محوّل به آن حضرت گردید و اطاعت آن گرامی رسول خدا در تمام اوامر و نواهی بر امت اسلامی واجب شده است.^۴

رسول خدا ﷺ نیز به موجب حدیث متواتر (ثقلین) که «مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ» بین شیعه و سنی است، عترت و اهل بیت خود (امیر المؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند پاک آن حضرت، امامان علیهم السلام) را به عنوان جانشین خود در این مقام شامخ عالی معین فرموده است که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ (أَوِ الْخُلَفَاءَيْنِ) كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)^۵

«حقیقت آن که من در میان شما دو چیز گرانقدر یا دو جانشین [از خود] باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت اهل بیتم. مادام که به آن دو تمسک جویند ابداً گمراه نخواهید شد. چه آن که آن دو هرگز از هم جدا نمی گردند تا [روز قیامت] در کنار

^۱ - به موجب آیه ی ۴۴ سوره ی نحل.

^۲ - به مفاد آیه ی ۶۴ سوره ی نحل.

^۳ - طبق آیه ی ۱۶۴ سوره ی آل عمران.

^۴ - به حکم آیه ی ۷ سوره ی حشر.

^۵ - تفسیر آلاء الرحمن، صفحه ی ۴۳ و بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ی ۱۰۲، با اختلاف در عبارت و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحات ۹ تا ۱۴.

حوض بر من وارد شوند».

این حدیث شریف «اهل بیت» پیغمبر را لازم لاینفک قرآن در امر هدایت امت نشان داده و شرط مصونیت از ضلالت را (تاروز قیامت) تمسک به هر دو «ثَقْل» عظیم می داند و این خود بِالْمُلَازِمَةِ، دال بر حجّیت بیان عترت در باره ی قرآن بلکه لزوم «تَوَاصُت» قرآن با بیان عترت می باشد؛ به طوری که قرآن منهای بیان عترت تکفّل و ضمانت امر هدایت امت را نمی نماید و خود قرآن نیز این مطلب را تأیید کرده و (منحصراً) اهل بیت را دانا به حقایق شامخه ی قرآن معرفی می نماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱

«محققاً آن قرآنی است محترم، در کتابی که محفوظ است و مستور، [کتابی] که

آن را جز پاک شدگان میسّس نمی نمایند».

این آیه میسّس با حقیقت قرآن را، در انحصار (مُطَهَّرُونَ) [پاک شدگان از مطلق

اَرْجاس و گناهان] قرار داده است و آیه ی دیگر هم می فرماید:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تُطَهِّرًا﴾^۲

«...همانا اراده ی مستمرّی خدا بر این است که هر گونه پلیدی را

از [ساحت] شما اهل بیت [خاندان نبوت] دور بدارد و شمارا از [مطلق ناپاکی] پاک نگه

^۱ - سوره ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

^۲ - سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

دارد».

این آیه هم طبق اخبار کثیره (از شیعه و سنی) در حق اهل بیت پیغمبر اکرم علیه السلام نازل شده است.^۱

نتیجه‌ی جمع این دو آیه (آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی واقعه و آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب) با حدیث ثقلین این می‌شود که به نصّ خدا در «آیه‌ی واقعه» علم به حقایق مکنونه‌ی قرآن در انحصار «مطهرون» است و مطهرون نیز به موجب آیه‌ی تطهیر (منحصراً) اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و خاندان معصوم پیغمبر اکرم می‌باشند. و آنان علیهم السلام نیز به نصّ رسول اعظم حق صلی الله علیه و آله قرین لاینفک قرآن و مرجع امت اسلامی الی یوم القیامه می‌باشند؛ به طوری که امر هدایت قرآن بدون ضمّ بیان آن امامان علیهم السلام تحقق ناپذیر است.

علم قرآن فقط نزد اهل بیت علیهم السلام است

۱- عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:

(لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِلَّا آيَةُ أَوْلِيَّهَا فِي شَيْءٍ وَأَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً مِنْ مِيلَادِ الْجَاهِلِيَّةِ)؛^۲

^۱ - تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۳۲۹ و دلائل الصّدق طبع مصر، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۶.

^۲ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۱۰، حدیث ۱۰.

خلاصه‌ی مضمون حدیث: چیزی مانند تفسیر قرآن دور از درک مردم عادی نمی‌باشد. زیرا ممکن است آیه‌ای قسمت اولش درباره‌ی مطلبی نازل شده باشد و آخرش درباره‌ی مطلب دیگری و قسمت وسط هم مربوط به مطلبی جدا از دو مطلب اول و آخر آن باشد. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً...﴾^۱

ظاهراً منظور امام علیه السلام از تلاوت آیه‌ی شریفه این بوده است که تنها کسانی که به اراده‌ی ازلیّه پروردگار از رجس جهل به حقایق وحی و قرآن تطهیر گردیده‌اند «اهل بیت» اطهار و خاندان نبوتند که آگاه از تمام رموز خفیه قرآن (به طور صحیح) می‌باشند و علم به جمیع جهات و شؤون قرآن از ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن و تأویل و تنزیل آن دارند و جمله‌ی (من میلاد الجاهلیه) هم که ذیل روایت آمده است مؤید همین معنی است که نشان می‌دهد دانایان به حقایق قرآن، از زایش جاهلی به دورند و آنان مولود مادر علم و تکوّن یافته‌ی از منبع فضل و کمال و درایتند.

۲- عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:

(مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ)؛^۱

^۱ - کافی، جلد ۱، صفحه ۲۲۸، حدیث ۲.

«جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: غیر از اوصیاء ع ائمه اطهار علیهم السلام که اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند احدی نمی تواند ادعا نماید که تمام قرآن از ظاهر و باطنش پیش او جمع است».

قید ظاهر و باطن شاهد است که مراد از (جميع القرآن) تمام معانی قرآن است؛ چه آن معانی که برای بشر عادی از ظواهر قرآن قابل درک است و چه آن معانی که از سطح افهام انسان ها برتر و از دید درکشان پنهان است. نه اینکه مراد تمام الفاظ قرآن باشد تا شائبه ی «تحریف» از آن فهمیده شود. خلاصه ی معنای حدیث آن که تنها اهل بیت علیهم السلام هستند که می توانند ادعای علم به جميع معانی قرآن از ظاهر و باطن آن بنمایند.

۳- قال أبو عبد الله علیه السلام:

(ما مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ إِثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ)؛^۱

«هیچ مطلبی نیست که دو نفر درباره اش اختلاف بورزند مگر اینکه آن مطلب ریشه و اصلی در کتاب خدا دارد؛ ولی عقلمای مردان به آن نمی رسد [یعنی از دسترس درک بشر عادی خارج است]».

۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ:

(أَنْتَ فَتِيهِ أَهْلَ الْعِرَاقِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَبِمَ تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ وَ

^۱ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ی ۱۰۰، حدیث ۷۱.

سُنَّةَ نَبِيِّهِ ﷺ قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ وَتَعْرِفُ التَّاسِيخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا! وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَهُ عَلَيْهِمْ، وَيْلَكَ وَ مَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا ﷺ وَ مَا أَرِيكَ تَعْرِفُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا...^۱؛

«از امام صادق علیه السلام منقول است که به ابوحنیفه فرمود: تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری. فرمود: از روی چه مدرکی برای آنها فتوا می دهی؟ گفت: از روی کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ. فرمود: ای ابوحنیفه تو کتاب خدا را آنچنان که باید می شناسی؟ ناسخ را از منسوخ تمیز می دهی؟ گفت: آری. فرمود: ای ابوحنیفه، ادعای علم و دانایی [فوق العاده بزرگی] نمودی. وای بر تو، خدا این [علم] را قرار نداده است مگر نزد اهل کتاب [قرآن]. آنان که آن [کتاب] را بر آنها نازل کرده است؛ وای بر تو و نیست آن [علم قرآن] مگر نزد خواصّ از ذرّیه پیغمبر ما ﷺ و من نمی بینم تو را که حرفی از کتاب خدا را بشناسی!...».

(حدیث دنباله دارد، از باب رعایت اختصار از نقل آن خودداری شد).

البته روشن است که منظور امام علی از اینکه به ابوحنیفه فرموده است «نمی بینمت که حرفی از کتاب خدا را بشناسی» شناختن «بطون» معانی قرآن است که فرموده اند:

^۱ - تفسیر صافی، ذیل مقدمه ی دوم، نقل از علل الشرائع شیخ صدوق (ره).

(ما فی القرآن آیهٔ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَمَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَ
لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ)؛^۱

«آیه‌ای نیست در قرآن مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی و حرفی نیست در آن

مگر آن حرف دارای حدّی است و برای هر حدّی مطلعی است [موضع مرتفعی که از
طریق خاصّ به خود باید به آن رسید]».

چنان‌که از ابن عباس منقول است که می‌گوید: در یک شب مهتابی خدمت امام
امیرالمؤمنین علیه السلام در بیابان بودم؛ به من فرمود:

(مَا تَفْسِيرُ الْأَلِفِ مِنَ الْحَمْدِ؟)

«حرف الف از حروف الحمد تفسیرش چیست؟»

من جوابی نداشتم که بگویم. خود امام علیه السلام آغاز سخن نمود و ساعتی مربوط به
یک حرف الف بیاناتی فرمود و سپس به تفسیر حروف دیگر کلمه‌ی الحمد
پرداخت. (إِلَى أَنْ بَرَقَ عَمُودُ الْفَجْرِ)؛ تا سپیده‌ی صبح از افق دمید!! آنگاه به من
فرمود: (قُمْ أَبَا عَبَّاسٍ إِلَى مَنْزِلِكَ وَ تَأَهَّبْ لِفَرَضِكَ)؛ برخیز و به منزل خود بازگرد و
آماده‌ی انجام فریضه‌ات باش.^۲

آری منظور از نشناختن ابوحنیفه، حرفی از کتاب خدا را، چنین شناختنی است
که مختصّ به اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله است و گرنه تلاوت آیات و حروف کتاب خدا و

^۱ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۹۴، حدیث ۴۷.

^۲ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۰۴.

دانستن مفاهیم ظاهر الفاظ و آیات قرآن بدهی است که در قدرت هر انسان عارف به لغات عربی هست. همه می فهمند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی چه و همه می دانند که آیه ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ چه معنایی دارد؟ به طور حتم ابوحنیفه هم می فهمید معنای این آیه را:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛^۲

اما آن چه را که ابوحنیفه و دیگران فاقد آن می باشند همانا علم به حقایق مکنونه ی قرآن است که شرط «مس» آن حقایق به صریح خود قرآن طهارت از «مطلق رجس» است که:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛^۳

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ)؛^۴

«اگر بخواهم از تفسیر سوره ی فاتحه کتاب که هفت آیه کوتاه بیش

^۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۰.

^۲- سوره ی قصص، آیه ی ۸۳.

^۳- سوره ی واقعه، آیه ی ۷۹.

^۴- بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحات ۹۳ و ۱۰۳.

نیست [هفتاد شتر را سنگین بار می‌سازم] محتملاً تعبیر به هفتاد نیز از باب بیان کثرت است نه خصوص عدد معین]].»

امام باقر علیه السلام ضمن یک بیان جامع مفصل در تفسیر کلمه‌ی «الصمد» می‌فرماید:
(لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَتَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ
الْإِسْلَامَ وَالْإِيْمَانُ وَالِدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ)؛^۱

«من اگر دل‌های مستعدّ و قابلی می‌یافتم که توانایی پذیرش علمی را که خدا به من داده است می‌داشتند هر آینه توحید و اسلام و ایمان و تمام شرایع و احکام را از یک کلمه‌ی «الصمد» بیرون کشیده و [در جهان پخش می‌نمودم].
نه مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(...وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ آيَاتٌ وَبَاطِنُهُ
عَمِيقٌ لَهُ تَحُومٌ وَعَلَى تَحُومِهِ تَحُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ...)^۲
«و برای آن [قرآن] ظاهری و باطنی است. پس ظاهر آن حکم و باطنش علم
است. ظاهرش زیبا و دلربا و باطنش عمیق و ریشه‌دار است. برای آن حدودی و بر
حدودش، حدودی است. نه عجایب آن به شماره در می‌آید و نه غرائبش که‌نگی
می‌پذیرد».

و همچنین فرموده است:

^۱ - تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی توحید.

^۲ - المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۲.

(إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبْطُنُهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ)؛^۱

و در روایت دیگر آمده است:

(أَوْ إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا)؛^۲

«حقیقت آن که قرآن ظاهری دارد و باطنی. باطنش هم باطنی دارد تا هفت

باطن یا تا هفتاد باطن».

صاحب قرآن نیز خود فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تُنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾؛^۳

«بگو اگر دریا مرکب برای [نوشتن] کلمات خدای من گردد؛ هر آینه دریا به

پایان می‌رسد پیش از اینکه کلمات پروردگار من به پایان برسد. هر چند [دریایی] بسان

آن [دریا] به کمکش بیاوریم».

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛^۴

^۱- تفسیر صافی، مقدمه‌ی هشتم، و مقدمه‌ی مرآت الانوار، صفحه‌ی ۵.

^۲- تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه‌ی ۵.

^۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹.

^۴- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۷.

«و اگر تمام درختان روی زمین قلم گردند و دریا به دنبال دریا به هم مدد برسانند تا هفت دریا|مرگب برای نوشتن شوند| کلمات خدا به پایان نمی رسد| تمامی نمی یابد| که محققاً خدا غالب و حکیم است».

(قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَائِنُهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۱

«امام سید الساجدین علیه السلام فرموده است: آیه های قرآن مخازن و گنجینه های علم است، هر زمان که خزینه و گنجینه ای گشوده شد تو را سزد که به آن چه که در آن است بنگری| در محتوای آن بیندیشی|».

آری اقیانوس ژرف و عمیق قرآن و مخازن علم کلام الله انتها ندارد و لذا هر وقت که یک آیه از قرآن خوانده شود سزاوار است که بهره ی تازه ای از آن به دست آید. منتها غواصی ماهر و گوهر شناسی قابل می خواهد تا توانایی غوص در بحار انوار علوم قرآن را داشته باشد و هر دم بتواند دست بر جواهر حکم و علوم آسمانی قرآن بیابد.

عجب نبود گراز قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نباشد حظّ نابینا

این جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

(كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ

^۱ - المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۵.

وَالْحَقَائِقُ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ
لِلنَّبِيَّاءِ؛^۱

«کتاب خدا عزّ و جلّ [مشمّل] بر چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطایف و حقایق. عبارت [در سطح فهم] عوام است و اشارت مختصّ به خواصّ؛ لطایف [در خورد درک] اولیاء و حقایق [مربوط] به انبیاست».

نیاز بشر به بیان در فهم قرآن

«قرآن» کریم با آن که الفاظش کلاً در حدّ «اعجاز» در فصاحت واقع شده است، در دلالت بر مفاهیم لفظیه اش برای آشنایان به لغات و اسالیب کلام عربی کاملاً روشن بوده و خالی از هر گونه اغلاق و تعقید و عاری از «معمّی» و «لُغز» می باشد و همچنین نسبت به ارباب فهم و تدبّر و صاحب نظرانی که توانایی غوص در بحار ژرف و اقیانوسهای بیکران قرآن را واجدند^۲ و نیروی استکشاف لطایف و اسرار از اعماق بطون کتاب خدا به آنان اعطا شده است، آمادگی خود را برای «تفهّم» و «تذکّر» اعلام نموده و جملگی را امر به «تدبّر»^۳ و اندیشه و تعقّل در محتویات نامتناهی خود فرموده

۱- بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۳، حدیث ۸۱.

۲- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرماید: (ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ نُورًا... وَبَحْرًا لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ...)؛ بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۲۱، حدیث ۲۱.

۳- سوره ی ص، آیه ۲۹ و سوره ی محمد، آیه ۲۴؛ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: (اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ)؛ قرآن را بخوانید و غرائبش را بجوید. المحجّة البیضاء، جلد ۲، صفحه ۲۵۱.

است.

ولی با تمام اینها همین قرآن در بسیاری از موارد که نمونه‌هایی از آن نیز ارایه گردید (به حکم مصلحت) دارای «ابهام» بوده و درک مقاصد آن نیازمند به «بیان» می‌باشد؛ آن هم بیانی که معصوم از خطا و مبرا از اشتباه باشد تا اطمینان‌آور و رافع اختلاف گردد و گرنه مفسرین از بشر عادی که با اعمال سلیقه و درک جایز الخطای خود در معانی برتر قرآن به تفکر و فحوص و پژوهش می‌پردازند. اینان هر چه بکوشند و سخنانی به غایت عالی بگویند و مطالبی هر چه بدیع‌تر بیاورند بدیهی است که محصولات فکری آنان نه رفع اختلاف از صحنه‌ی تفسیر کتاب خدا خواهد کرد و نه برای دیگران به عنوان «بیان قرآن» سندیت و حجّیتی خواهد داشت.

مخصوصاً با توجه به نکته‌ای که هیچگاه آن را از نظر نباید دور داشت و آن، این است که بحث قرآنی یک بحث تمام عیار نظری مانند بحثهای فلسفی و ریاضی نیست که میدان زور آزمایی افکار و معارک آراء* و مصارع ابطال* باشد. آنچنان که قهرمانان فکر و سخن در این میدان با آزادی تمام و کیف ماکان به تضارب آراء* و ترامی افکار* پردازند و صرفاً تعمّق در مطالب و غور در عویصات* و غوامص* را،

* معارک آراء:

* مصارع ابطال:

* تضارب آراء:

* ترامی افکار:

* عویصات:

* غوامص:

و جبهه همت خود در تفسیر قرآن قرار دهند و هر کس به تناسب رشته‌ی تخصصی خویش در علمی داد سخن داده و قرآن را تطبیق با آراء علمی خود بنماید و هر چه که خواست بگوید و در هر وادی که خواست بتازد و از اینکه هر چه که از آب در آمد و سر از هر جا که در آورد اصلاً باکی نداشته باشد و در هر حال، هدف - که بحث و تعمق و غور در سخن بوده است و تمرین در تفکر و ورزیدگی در استدلال و اقامه‌ی برهان و جدل - تأمین شده باشد!!

البته اینگونه آزادی در اعمال سلیقه و استرسال در فکر و سخن، اگر در مسائل مربوط به علوم نظری مانند قسمتی از ریاضیات و فلسفه و نظایر اینها باشد باکی نیست و راه از هر جهت برای همه کس باز است. چه آن که این علوم چندان ارتباطی با سعادت و شقاوت بشری ندارند و بر فرض اشتباه و عدم اصابت به واقع تولید خطری بزرگ نخواهند کرد و مفسده‌ای فوق العاده عظیم به وجود نخواهد آمد. اما قرآن که وحی خدا و برنامه‌ی سعادت هر دو جهانی انسان است و با سرنوشت نیک و بد آدمیزادگان و حیات ابدی آنان بستگی تمام دارد، مسلماً تفسیر و تبیین آن با اینچنین آزادی در افکار و رها بودن در گفتار و بیان هرگز نمی‌سازد و جداً بازی کردن با سعادت عالم انسان محسوب می‌گردد.

بلکه یک مفسر قرآن باید دقیقاً متوجه این نکته باشد و آن را مکرراً به خود تلقین نماید که: بحث قرآنی یعنی فحص از حقایق وجود و پژوهش در واقعیات هستی که به منظور تشخیص صراط مستقیم حق و سپس افتادن در آن صراط و سوق

دادن دیگران نیز به آن راه و آنگاه حرکت کردن با هم به سوی کمال مطلق و عاقبت نایل گشتن به سعادت جاودان یا مصونیت از موجبات شقاوت و هلاکت بی پایان معمول می گردد و این عمل هم بدیهی است که یک کار ساده و آسانی نیست که هر کس بتواند از عهده‌ی آن برآید. بلکه کاری است فوق العاده خطیر و پر مسؤولیت در پیشگاه خدا که ممکن است کوچکترین کجروی، انحرافات وسیع و عمیق در عقاید و اخلاق و عمل را برای مردم به وجود آورد و برای همین است که در لسان رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام از «تفسیر به رأی و قول بغير علم» درباره‌ی قرآن شدیداً نهی گردیده و عامل آن محکوم به عذاب و انذار به آتش شده است:

(عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلَيْتَ بَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ)؛^۱

«کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، باید جایگاه خود را از آتش آماده بسازد» از رسول خدا ﷺ.

(وَعَنْهُ ﷺ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بغيرِ عِلْمٍ فَلَيْتَ بَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ)؛^۲

«باز هم از رسول خدا ﷺ منقول است که: هر کس در تفسیر قرآن بدون علم

و دانایی [لازم] به سخن پردازد باید جایگاه خود را از آتش مهیا سازد».

(وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ لَمْ يُجَرَّ وَإِنْ

^۱ - تفسیر صافی، مقدمه‌ی پنجم.

^۲ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۱۱، حدیث ۲۰.

أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ؛^۱

«از امام صادق علیه السلام کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کرده و [اتفاقاً] برخورد به واقع نماید؛ مأجور نخواهد بود و اگر به خطا و اشتباه افتد گناه کبروی بر او مسلم خواهد شد».

(وَقَالَ عليه السلام: أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يُنَاولُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ)^۲؛

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ترسناکترین چیز بر اُمت من، بعد از من، مردی است که قرآن را بگیرد و آن را در غیر مواردی که باید نهاده شود بنهد [یعنی قرآن را با آراء خود تطبیق نموده و از مسیر مرادات واقعیّه اش برگرداند]».

بنابراین تنها بیانی که صلاحیت انضمام به قرآن را واجد است و از لحاظ توضیح مبهمات و تفسیر مجملات قرآن دارای سندیت آسمانی و حجّیت الهیه می باشد؛ بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حکم خود قرآن مبین قرآن معرفی شده است که می فرماید:

﴿...لِيُنَبِّئَ النَّاسَ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۳

«... که بیان کنی [تو ای پیغمبر] برای مردم آن چه را که به سوی آنها فرود آمده

^۱ - همان، صفحه ی ۱۱۰، حدیث ۱۱.

^۲ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ی ۱۱۲، حدیث ۲۰.

^۳ - سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

است [از آیات قرآن...].

و همچنین بیان عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام است که یک جا خدا آن
وجودات مقدّسه را **مطهّر** به «تطهیر الهی» معرفی فرموده است که:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا﴾^۱

«...همانا خدا اراده‌ی مستمره‌اش بر این است که هر گونه پلیدی را از شما
خاندان [نبوّت] دور سازد و شما را از تمام آلودگیها پاک نگه دارد».

و در جایی دیگر «مسّ» حقایق مکنونه‌ی * قرآن را منحصرأدر خورِ صلاحیت
آن **مطهّرون** و پاک‌شدگان نشان داده است که:

﴿إِنَّهُ أَقْرَبُ أَنْ كَرِّمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲

«حقیقت آن که آن، قرآنی است کریم، در کتابی محفوظ، که مس نمی‌کند آن
را [به حقیقت آن نمی‌رسد] مگر پاک‌شدگان».

و هم رسول اعظم صلی الله علیه و آله که به حکم:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۳

«هر چه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است [امر به آن کرده است] آن را

بگیرید [عمل کنید] و از هر چه که شما را از آن نهی کرده است خودداری نمایید».

^۱ - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

* مکنونه:

^۲ - سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

^۳ - سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

امر و نهیش و تمام آورده هایش به عنوان ابلاغ رسالت «وَجِبُ الْاِخْتِذَ وَ مُقْتَرَضُ الْاِتِّبَاعِ» است. به مقتضای حدیث متواتر (ثقلین) آن حضرت عترت و اهل بیت خود را عدیل لازمُ الْاِفْتِرَانِ قرآن که (لَنْ يَفْتَرِقَا عَلَى الْحَوْضِ) قرار داده، اُمّت را مأمور به تمسّک به هر دو ثقل (قرآن و عترت) فرموده است که:

(إِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)؛^۱

«من در میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، و به طور قطع آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت بر من وارد گردند».

سرّ رعایت «ابهام» در قرآن

چنان که سابقاً گفتیم آن چه مسلم است اجمالاً در قرآن کریم آیاتی به چشم می خورد که در عین فصاحت الفاظ و دلالت روشن بر مفاهیم ظاهره، از نشان دادن مصداق و تعیین مراد از مفاهیم الفاظ و تشریح بسیاری از خصوصیات مطالب مقصوده‌ی آیات خودداری شده است. مانند آیات احکام و آیات مربوط به ولایت (امامت و زعامت اُمّت) و آیات دیگری که در گذشته از باب نمونه ارائه گردید

^۱ - مقدمه‌ی تفسیر البیان، صفحات ۶ و ۷.

و طبق آیات ۴۴ و ۶۴ سوره نحل و آیه ۷ سوره حشر و آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره ی
 واقعه و آیه ۳۳ سوره احزاب بیان این قبیل از آیات و اگذار به رسول خدا ﷺ و
 اهل بیت اطهار او ﷺ گردیده است.

حال این سؤال پیش می آید که چرا در قرآن حکیم این روش اعمال شده است؟
 و روی چه مصلحتی یک سلسله مطالب اصیل و اساسی اسلام در متن قرآن مجید که
 سند متقن و جاودانی حق است با صراحت تمام ذکر نگردیده و «عَنْ عَمَدٍ» با ابهام و
 اجمال برگزار شده است، تا نتیجتاً قرآن در توضیح و تبیین بسیاری از محتویات خود
 نیازمند به «بیان» خارج از خود گردد. چرا چنین شده است؟ سرش چیست؟

در پاسخ گفته می شود: البتّه حکم و مصالح واقعیّه‌ای که مرعی* در افعال و
 اقوال خداوند حکیم است از اسراری است که جز ذات اقدس او (جلّ جلاله) و
 مقربین مختصّ به اسرارش دیگران را راهی به سوی درک و مسّ آن نمی باشد و از
 دسترس فکر ما انسان‌های عادی بیرون است. ولی با توجه به آن چه در خود قرآن و
 احادیث اهل بیت ﷺ آمده، می توانیم سرّ این ابهام را «هدایت امت اسلامی به سوی
 امام» بدانیم. ابتدا به عنوان مقدمه، اهمّیت مسأله‌ی امامت و ولایت را متذکر می شویم.

اهمّیت امامت در اسلام

مسأله‌ی امامت و پیشوایی امت در قرآن و حدیث، از میان تمام مسائل اصلی و

فرعی دین به صورت جالبتر و چشمگیرتری مورد توجه و دقت قرار گرفته است که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

(وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ)^۱

«بانگی چون بانگ ولایت در هیچ موضوعی از موضوعات شریعت در عالم برنخاسته است».

جدّ و تأکیدی که خدا و رسول خدا در باب امامت و تعیین ولی و امام مسلمین اعمال فرموده‌اند در هیچ مسأله‌ای از مسائل مربوط به دین نفرموده‌اند و لذا از همان روز اولی که موضوع «نبوّت» نبی اکرم صلی الله علیه و آله به بشر عرضه شد، دنبال آن موضوع «ولایت» و امامت نیز اظهار گردید و شخص «ولی» و «خلیفه‌النبی» هم به نام «علی علیه السلام» معین شد.^۲ و سپس در خلال مدّت ۲۳ سال که دوران تبلیغ رسالت است؛ طبق روایات فراوان در هر شرط مساعدی که پیش می‌آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصریحاً یا تلویحاً سخن از امامت و خلافت به میان آورده و جانشین خود و ولیّ امر مسلمین را به اصحابش معرفی می‌فرمود.

تا سال آخر عمر شریفش در مراجعت از «حجّه‌الوداع» مجمع عمومی غدیر خم

۱- اصول کافی، جلد ۳، باب ۱۳، حدیث ۱.

۲- اشاره به «نص‌الدار» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی حضرت ابوطالب علیه السلام در مجمع اعمامش بعد از اظهار دعوت و ابلاغ رسالت خود در حالتی که دست برگردن علی علیه السلام نهاده بود فرمود: (إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْمُ، فَأَسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُواهُ)، [المراجعات، صفحه‌ی ۱۲۳، المراجعہ ۲۰].

را تشکیل داد و با آن شرایط فوق العاده عجیب و جالب، به امر خدا علی مرتضی علیه السلام را که به موجب اخبار و روایات مستفیضه، بلکه متواتره از طریق فریقین (شیعه و سنی) دارای مقام عصمت و مصونیت از هر گونه خطا و گناه است؛^۱ به عنوان امیرالمؤمنین و امام المسلمین و خلیفه‌ی رسول ﷺ و ولیّ برحقّ خدا و اولی به تصرف در تمام شؤون حیاتی امت تعیین فرمود.

و این مسأله آنچنان نزد خدا مهم و عظیم است که رسول گرامی خود را بالحنی توأم با تهدید امر به تبلیغ آن، فرموده و ضمناً در کمال صراحت و روشنی خاطر نشان ساخته است که ترک تبلیغ آن مساوی با ترک تبلیغ تمام رسالات خدا خواهد بود و اساساً مسأله‌ی رسالت وی «كَانَ لَمْ يَكُنْ» تلقی خواهد شد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾^۲

خلاصه‌ی مضمون آیه‌ی شریفه آن که ای رسول اگر «رسالت» خود را به پناه ولایت علی علیه السلام امام معصوم از جانب من - نیفکنی: قدرتهای آلوده به جهل

^۱ - قال رسول الله ﷺ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلَى مَعَ الْحَقِّ. لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. (دلائل الصدق، طبع مصر، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۶۸).
این حدیث با ۱۵ طریق از عامه و ۱۱ طریق از خاصّه نقل شده (شیعه در اسلام، صفحه‌ی ۵، پاورقی ۴، نقل از غایه و المرام بحرانی، صفحات ۵۳۹-۵۴۰).
مضمون حدیث نشان می‌دهد که علی علیه السلام ملازم حق است و حق نیز ملازم علی علیه السلام است و تا روز قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد و همین معنای عصمت و مصونیت از هر گونه خطا و گناه می‌باشد.

^۲ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

و شهوت بشری در اندک مدّت تمام تأسیسات تو را ریشه کن نموده و جامعه‌ی انسان را مجدّداً به جاهلیّت اوّلی بر می گردانند و بساط وحی و نبوّت انبیا را از روی زمین بر می چینند.

و همچنین بعد از فراغت رسول ﷺ از امر تبلیغ ولایت، خدای حکیم به عنوان امضا و توشیح ملوکانه و تحکیم بیشتر امر امامت و هم مجدّداً برای نشان دادن موقعیت بسیار حسّاس روح ولایت در پیکر دین و شریعت، توسط روح الامین فرشته‌ی وحی اعلام فرمود:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاَحْشَوْنَ...﴾^۱

«امروز [روز ابلاغ امر ولایت و نصب علی علیه السلام به امامت] مردم کافر، از دین شما مأیوس شدند [از اینکه غالب بر دین شما گردند، دندان طمع کشیدند] پس از آنان مترسید و از من بترسید...».

یعنی از امروز تکلیف آینده‌ی دین شما کاملاً روشن شد. حافظ و قیّم دین بعد از رسول اعظم خدا ﷺ معین گردید. قدرت قاهره‌ای که دارای دو نیروی «علم» و «عصمت» است تصدّی امر زعامت امت و حفاظت قرآن عظیم را به عهده گرفت. دیگر آن شیطان صفتان کافر پیشه‌ای که به انتظار مرگ پیامبر ﷺ روز شماری می کردند که بعد از پایان عمر نگهبان دین، با نقشه‌های خائنانه‌ی خود ریشه‌ی دین را

^۱ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

برکنند؛ امروز تیرشان به سنگ خورد و کاخ آمال و آرزوهای شیطانیشان بر سرشان فرو ریخت.

دیدند حفظ آثار «نبوت» در ضمان* نیروی «ولایت» درآمد و قدرت آسمانی محمد ﷺ در چهره‌ی ملکوتی علی ﷺ تجلی کرد و بقای قرآن در کنف حمایت «علی ولی» مسلم شد.

آری؛ ﴿فَلَا تَحْشَوْهُمْ﴾ دیگر از کافران مَه‌راسید و خوف از غلبه‌ی جهل بر عقل و کفر بر ایمان به دل راه مَد‌هید. اما از من بترسید ﴿وَاحْشَوْنِ﴾ بترسید از من که مبادا به کیفر کفران نعمت عظمای ولایت محکوم به محرومیت از لطف عظیم حق گردیده و قهراً مستحق این بشوید که من نعمت دین را از دست شما بگیرم و انواع محن و شدائد ذلت بار را بر شما مستولی گردانم! چه آن‌که:

﴿...وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛^۱

«...هر که نعمت خدا را بعد از اینکه به سویش آمد، تبدیل نماید [به عذاب شدید

خدا مبتلا خواهد شد] زیرا خدا محققاً شدیدالعقاب است».

آیه‌ی ﴿...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾ در عین بشارت تهدید به سلب نعمت نیز دارد که به هوش باشید ای مسلمانان؛ تا موقعی که تن به «ولاء» حق علی ﷺ داده‌اید از برکات نعمت عظمای «دین» برخوردار بوده و از شرّ نقشه‌های

* ضمان:

^۱ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۱.

تخریبی کفار و ملحدین در امان می‌باشید.

اما همین که شانه از زیر بار ولایت آن امام معصوم علیه السلام خالی کرده، تن به اطاعت از قدرتهای آلوده‌ی به جهل و شهوت بشری دادید، در آن موقع است که نعمت دین و «ماء معین» قرآن از دست شما می‌رود و در پی رفتن دین، سعادت و عزّ و شرف نیز از جامعه‌ی مسلمانان رخت بر می‌بندد و سرانجام، آن ذلّت و خواری که می‌ترسیدید از ناحیه‌ی کفار عاید شما گردد از جانب خدای «شدیدالعقاب» به کیفر کفران نعمت عظمای امام بر شما فرو می‌ریزد و آتش به حیات دنیا و عقبای شما می‌زند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

«این، بدان سبب است که خدا نعمتی را که به قومی داده است آن را دگرگون نمی‌سازد مگر آن که خود آن قوم آن چه را که در دل دارند دگرگون ساخته و تغییر نیت دهند [از مسیر ولایت حق خارج شوند]...».

و همچنین به دنبال جمله‌ی: ﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾ این

جمله آمده است:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

^۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۳.

^۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

«امروز [همان روز ابلاغ ولایت و نصب علی علیه السلام به امامت] دین شمارا

برای [استفاده و بهره‌برداری] شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و

اسلام را به این عنوان که دین [و راه تحصیل نجات و سعادت] شما باشد پسندیدم»^۱

بنابر این به همان مقدار که وجود «نبیّ معصوم منصوب از جانب خدا» در

تأسیس شریعت و احداث دین لزوم حتمی و قطعی دارد وجود «ولیّ و امام معصوم

منصوب از جانب خدا» نیز در ابقای شریعت و حفظ و صیانت دین تا روز قیامت لزوم

حتمی و قطعی دارد و لذا در آیه‌ی مباحثه از شخص امام امیرالمؤمنین علیّ

ولیّ علیه السلام تعبیر به «نفس نبیّ صلی الله علیه و آله» شده است تا موقعیت فوق‌العاده عظیم امام از نظر

قرآن نشان داده شود که امام از دیدگاه قرآن متّصف به تمام صفات کمالیه‌ی

پیغمبر صلی الله علیه و آله است به استثنای متصدی «اخذ وحی» و ابداء شریعت که به نصّ

خاتمیت در وجود اقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به پایان رسیده و ختم

گردیده است. حدیث:

«خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^۲

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، اشاره به همین نکته است و همچنین گفتار

^۱ - درباره‌ی شأن نزول آیه و اثبات اینکه منظور از آن، موضوع «ولایت» و مقصود از «الیوم» روز نصب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امامت است و همچنین برای آشنا شدن با احادیث فراوانی که در این زمینه از طرق «شیعه و سنی» رسیده است، به تفسیر «المیزان»، جلد ۵، صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۴ و صفحات ۲۰۵ تا ۲۱۴ رجوع شود.

^۲ - بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۸۵.

آن حضرت:

(یا عَلٰی... وَاَنَا وَ اَنْتَ اَبَوَا هَذِهِ الْاُمَّةِ...)^۱

نیز آشکار کننده این واقعیت است. حاصل آن که «امامت» تا روز قیامت تجلیگاه تمام مناصب و مقاماتی است که از جانب خدا به رسول خدا ﷺ اعطا شده است (منهای نبوت که مقام تأسیس شریعت است) و آن مناصب بدین قرار است:

۱- تشریح شرایع و تبیین «مجملات» * وحی و تطبیق کلیات آن بر مُسْتَحْدَثَات *
وقایع زندگی نوع بشر که متصدی این منصب باید دارای «احاطه‌ی علمی» به جمیع لطایف و اسرار «کتاب خدا» بوده و عملش قرین ملکه‌ی «عصمت» و از هر گونه خطا در فهم و عمل در امان باشد تا قول و فعلش برای دیگران واجد ارزش و اعتبار الهی گردیده و حجت و سند باشد که:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۲

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۳

در این دو آیه رسول خدا به عنوان یک «الگوی» کامل معرفی گردیده و از مردم خواسته شده است که از هر جهت تأسی نیکو به آن حضرت نمایند؛ گفتارش را مآخذ

^۱- همان، صفحه‌ی ۹۳، حدیث ۳.

* مجملات: کلامی که معنی آن محتاج شرح و تفسیر باشد.

* مستحدثات: تازه پدید آمده، نو.

^۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

^۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

متقن دانسته و کردارش را سرمشق حَسَن بشناسند، آن چه را که آورده است بگیرند و از هر چه که نهی کرده است باز ایستند.

۲- تدبیر امور و سیاست اجتماع و حکومت در تمام شؤون حیاتی امت و دفاع از حقوق عامه و منافع همه جانبه‌ی جمعیت. این همان منصب «ولایت» و زعامت و رهبری اسلامی است که جدّاً مرگ و حیات دین و مآلاً* مرگ و حیات جامعه‌ی مسلمین در گرو بود و نبود این منصب و این مقام می‌باشد و قرآن کریم از آن تعبیر، به مقام «اولی الامر» کرده و آن را در ردیف مقام خدا و رسول واجب‌الاطاعه معرفی فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر را و کسانی را که اداره‌ی کار شما به دست آنهاست...».

و این منصب هم به طوری که در گذشته گفتیم، عقلاً مستلزم «عصمت» است، تا قدرت و حکومت معصوم از هر گونه خطا در حفظ اساس دین خدا ساعی بوده و امت اسلامی را از دست تجاوز هر عامل اغواگر شیطانی در امان نگه دارد.

۳- سیر و سلوک دادن انسان در مسیر عبودیت و تشدید نور وجود وی از طریق

* مآلاً:

^۱ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

اشراق شمس «ولایت» و امامت در حدّ آمادگی انسان به میزان اعمالی که طبق ظواهر دینی انجام می دهد، تا سرانجام، او را به سعادت و کمال مطلوب از خلقتش که وقوف در موقف قرب خدا و استقرار در «غرفات جنّه المأوی» است برساند.

﴿...نَعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۱

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲

«به طور مسلم پرهیزکاران در میان باغستانهایی بس وسیع و شکوهمند، در جایگاه راستین [مولود صدق عقیده و ایمان]، نزد ملوک و سلطانی بی نهایت توانا، مستقر خواهند گردید».

سرمایه‌ی اصیل برای تأمین حیات طیّبه و جاودان

باید توجه داشت که این «عقیده‌ی» پاک و نورانی هسته‌ی مرکزی ایمان و تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی اصلی حیات جاودانی ما می باشد و آن اینکه:

تمام عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از هر قبیل که هست؛ وقتی نافع به حال ما بوده و در نجات و سعادت ما اثر خواهد داشت که در سایه‌ی «ولایت» امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه اهل البيت علیهم السلام به دست آمده و انجام پذیرد. همچنانکه تنها صالح بودن بذر و مستعد بودن زمین درنموزرع و دادن

^۱ - سوره‌ی کف، آیه‌ی ۳۱.

^۲ - سوره‌ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

محصول، کافی نمی‌باشد. بلکه تابش آفتاب و ریزش باران در احیای زمین و انبات بذر اساسی‌ترین شرایط است. همچنین تنها صالح بودن قلب و راسخ گشتن بذر اعتقادات حقّه در دل و انجام اعمال صالحه با بدن، کافی در تأمین سعادت و نجات و سیر دهنده‌ی روح ما به سوی خدا نخواهد بود. بلکه باید زمین دل‌های ما و صفحات ارواح و نفوس ما تحت تأثیر اشعه‌ی حیات بخش آفتاب «ولاء» ولیّ الله الاعظم و حُجَّتِہُ الْکُبْرٰی صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْہِ مَا دَامَتْ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ، قرار گیرد و نظر کیمیا اثر آن خلیفه‌الله علی خلقه، بر مس قلب و روح ما اشراق نموده و ابر کرم، باران رحمت خود را بر زمین جان ما ببارد تا بذر اعتقادات و اعمال عبادی ما را پیرو راند و در راه تقرّب به خدا حرکت داده و به مقصد برساند. در این موقع است که آیه‌ی کریمه‌ی:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

«...به سوی او [خدا] بالامی رود کلمه‌ی پاک [اعتقاد حقّ راسخ در دل] و عمل صالح،

آن را بالامی برد...».

تحقّق می‌پذیرد و هم آیه‌ی زیر مصداق می‌یابد:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾^۲

«زمین به نور پروردگارش روشن شد...».

بَشْرُوطِهَا وَ أَتَا مِنْ شُرُوطِهَا!!

^۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

^۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.

حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در مسیر مسافرت به سوی خراسان، وقتی وارد نیشابور شدند؛ به تقاضای اصحاب، در حالی که سوار بر محمل بودند، توقف نموده و حدیثی از آباء کرام خود نقل نمودند که:

(سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ علیه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ (مِنْ) عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى بِشُرُوطِهَا وَ آتَا مِنْ شُرُوطِهَا)؛^۱

«از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام هم شنیدم که فرمود از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم | و همچنین یک آباء کرام خود را نام برد تا به امام امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید که فرمود | از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: از جبرئیل امین شنیدم که گفت: از ذات اقدس حضرت حق شنیدم که فرمود: (لا اله الا الله) قلعه‌ی من است و هر کس داخل در قلعه‌ی من گردد؛ ایمن از عذاب من خواهد بود».

پس از آن وقتی مرکب به راه افتاد (امام علیه السلام) نداداد که (کلمه‌ی توحید) با

^۱ - بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه‌ی ۱۲۳ و ثواب الاعمال، صفحه‌ی ۲۱.

شروطش (قلعه‌ی الهی است) و من خود، یکی از آن شروط می‌باشم.

جمله‌ی آخر روایت (بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا) اشاره به مطلب فوق‌العاده مهمّ و اصیلی دارد که شدیداً شایان توجّه و دقّت کامل است و آن همانا مسأله‌ی لزوم ولایت امامان از عترت طاهره علیهم‌السلام می‌باشد که وجود اقدس امام رضا علیه‌السلام این حقیقت را به اقتضای شرایط زمان در لفافه‌ی گفتاری گوشه دار، عجیب اظهار فرموده و در گوش جامعه‌ی اسلامی بانگ هشدار افکنده است که به خود آیین مسلمانان و بدانید:

این همه ارزش و اهمّیت آسمانی که برای کلمه‌ی توحید و مطلقاً برای دین و شریعت اسلام از جانب خداوند حکیم (عزّ‌آسمه) مقرر گردیده و اعتقاد به حقیقت نورانی و درخشان کلمه‌ی (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) از برای عالم انسان طریق نجات از عذاب و نیل به سعادت جاودان معرفّی شده است، آری، این همه ارزش و کمال، مشروط به شناسایی و پیروی «رهبران» و «امامان» معصوم منصوب از ناحیه‌ی پروردگار جهان می‌باشد.

آن مردان خدا و آن شخصیت‌های پاک الهی، به تنصیص^{*} رسول اعظم حق صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صلاحیت تشریح معارف و احکام سماویه و اهلّیت رهبری و امامت در تمام شؤون انسان‌ها را واجدند و بی‌شناسایی آن بزرگواران و بی‌اخذ دستورالعمل از آن (هُدَاهُمُ یَیْن) و راهنمایان راستین، کار دینداری دینداران ناقص و توحید

^{*} تنصیص:

موحدین بی‌ثمر است و راه نجات و سعادت به روی جملگی مسدود است.

پس به هوش آیید ای مسلمانان؛ که اعتقاد به رهبری و امامت پیشوایان معصوم (از علی علیه السلام و فرزندان پاک او) شرط صحّت اعتقاد به «توحید» خدا و نتیجتاً راه تخلّص از عذاب خداست و خوشبختانه آن شروط «سعادت» در هر زمان در دسترس امت اسلامی بوده است و می‌باشد و اینک (أَنَا مِنْ شُرُوْطِهَا)؛ من (امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) که یکی از امامان و حجج الهیه بر خلق خدا هستم و در دسترس شما و در میان شما جامعه‌ی مسلمین قرار گرفته‌ام، یکی از آن شروط کلمه‌ی «توحید» و راه رسیدن عالم انسان به سعادت جاودان می‌باشم.

این بود اجمالی از تفصیل آن جمله‌ی بسیار عمیق و پر مغز امام رضا علیه السلام:

(بَشْرُوْطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوْطِهَا)؛

«نور» نازل شده از جانب حقّ «امام» است

حضرت امام باقر علیه السلام در بیان معنای این آیه:

﴿فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ الثُّوْرَ الَّذِیْ اَنْزَلْنَا...﴾^۱

«پس ایمان بیاورید به خدا و رسول خدا و نوری که فرود آورده‌ایم...».

به ابو خالد کابلی فرموده است:

^۱ - سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۸.

(يَا أَبَا خَالِدٍ: النُّورُ وَاللَّهُ الْإِثْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ
 وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أُنْزِلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَ
 اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أُنُورُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ
 بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يُنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ
 عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ
 اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سِلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ
 سِلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَرِّدِ الْحِسَابِ وَآمَنَهُ مِنْ فِرَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ؛^۱

«ای ابو خالد! به خدا قسم این نور، نور امامان از آل محمد ﷺ است تا روز
 قیامت و آنانند به خدا سوگند نور خدا که نازل شده است و هم ایشانند. به خدا قسم
 نور خدا در آسمانها و زمین. قسم به خدا ای ابو خالد که نور امام در دل‌های مردم
 با ایمان روشن‌تر است از خورشید نور افشان در روز و هم آنانند. به خدا قسم که نور
 در دل‌های مؤمنان می‌افکنند [و فضای جانها را منور می‌گردانند] و خدای عز و جل نور
 ایشان را از هر کس و از هر قوم که بخواهد مستور می‌سازد؛ در نتیجه دل‌های آن
 مردم به ظلمت و تاریکی می‌گراید. به خدا قسم ای ابو خالد، هیچ بنده‌ای دوستدار و
 اهل ولایت ما نخواهد شد مگر اینکه خدا قلب او را [از پلیدی و ناپاکی] تطهیر نماید و
 خدا قلب هیچ بنده‌ای را پاک [از پلیدیها] نمی‌سازد، تا [کاملاً] تسلیم ما گردد [و به هیچ
 عنوان از اطاعت فرمان ما سرپیچی ننماید] پس وقتی که محضاً تسلیم ما گردید، خدا او

^۱ - اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۴.

را از حساب شدید [روز جزا] به سلامت داشته؛ از فرع اکبر روز قیامت در امان نگهش می‌دارد».

البته می‌دانیم این نوری که از امام علیه السلام در دل انسان با ایمان می‌افتد، نور حسی و عرضی نیست بلکه نور معنوی و جوهری است که همان تکمیل نفس و رشد دادن روح و تشدید درجه‌ی وجودی انسان است و به عبارت دیگر، سیر دادن آدمی در باطن اعمال و بالا بردن کلمه‌ی پاک با مرکب عمل صالح، شأنی از شؤون ولایت امام علیه السلام است.

آری «امام» همچون مرکز مولد برق است و دل‌های اهل ایمان بسان لامپ‌های روشن شده از مرکز. او چون دریا و قلوب مؤمنین نهرهای منشعب از دریا. او آفتاب و جانهای مؤمنان خانه‌های روشن شده از آفتاب عالم‌تاب.

ابهام قرآن رمز نیاز به امام

اینک که به موقعیت بسیار حسّاس رهبر و «امام» در عالم اسلام، تاحدی پی بردیم و دیدیم جداً مرگ و حیات دین و قهراً بقا و فنای مسلمین وابسته به بود و نبود امام و رهبر است و امت اسلامی بیش از همه چیز احتیاج حیاتی به امام و رهبر دارد، حال این مطلب را به سهولت تصدیق می‌کنیم که بسیار لازم و ضروری است که خداوند حکیم از طرق گوناگون موجباتی پیش بیاورد تا مسلمانان نیازمندی خود را به وجود اقدس امام احساس نمایند و هرگز توهم استغنا از امام را به فکر خود راه

ندهند و این مطلب یعنی احساس نیاز قطعی به امام را باید در افکار عامه مسلمانان به عنوان اساسی‌ترین مطالب دینی و ضروری‌ترین مسائل زندگی تزریق کرد تا آنجا که مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی، بیش از ضرورت آب و هوا به ضرورت وجود «امام» اذعان نموده و در طلبش با بی‌صبری تمام بشتابند و تا خود را به پناه ولایت او نیفکنده و او را بر مسند حکومت مطلقه‌ی عالم انسان نشانده‌اند؛ آرام نگیرند.

حال، از جمله‌ی این طرق که خداوند حکیم آن را به کار برده و احساس نیازمندی به امام را در قلوب امت اسلام آشکار و بارز ساخته است، موضوع رعایت ابهام در قرآن است که می‌بینیم از طرفی قرآن را تنها کتاب هدایت و یگانه برنامه‌ی تأمین سعادت معرفّی کرده و عالم انسان را سوق به سوی آن داده است که:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

«به طور حتم این قرآن به طریقه‌ای که عادلانه‌ترین طرق است هدایت

می‌کند...».

و از طرفی تدبّر در قرآن را وظیفه‌ی حتمی مسلمانان دانسته و بالحنی

تحریک‌آمیز دعوت به آن فرموده است:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

«آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند [در آن نمی‌اندیشند] یا بر دلهایی قفل‌های آن، نهاده

^۱ - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

^۲ - سوره‌ی محمد ﷺ، آیه‌ی ۲۴.

ولی از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم در بسیاری از موارد حسّاس و ضروری که نمونه‌ای از آن در گذشته ارائه شد «ابهام» و «اجمال» در مطالب به کار برده؛ از این طریق انسان‌های تشنه و عطشان درک حقایق را تشنه‌تر نموده، بر شدت التهابشان می‌افزاید؛ آنگاه برای رفع عطش از مردم عطشان و رساندن آنان به چشمه‌سارهای عَذْب و زلال قرآن، کسانی را به عنوان «اهل الذکر» و دانایان علوم کتاب‌های آسمانی معرفی کرده و دانش‌طلبان قرآنی را ارجاع به آنان می‌فرماید که:

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

در ذکر بودن قرآن هم که تردیدی نیست. چه آن‌که مکرراً، از قرآن به این نام

تعبیر شده است:

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^۲

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳

همچنین برای تعیین مصداق «اهل الذکر» و جلوگیری از ضلالت فکری

حقیقت‌طلبان نیل به حقایق اصیل قرآنی را مشروط به نوعی طهارت مخصوص

دانسته و خاطر نشان می‌سازد:

^۱ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

^۲ - سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.

^۳ - سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱

آنگاه آن دسته از پاکان و دارندگان طهارت خاصه‌ی قرآنی را هم منحصر در «اهل بیت» و خاندان نبوت و رسالت نشان می‌دهد:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

و از سوی دیگر نیز، «بیان» شخص رسول الله ﷺ را روشنگر مبهمات قرآن و رافع اختلاف از افکار مردمان معرفی می‌نماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۳

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۴

و سپس «اهل بیت» و «عترت» را، از طریق «بیان» مأمون از خطای رسول ﷺ (حدیث متواتر ثقلین) به عنوان «عدیل کتاب» و لازم لا ینفک قرآن الی یوم القیام معین نموده و «بیان» آنان را جانشین صادق و امین بیان رسول ﷺ اعلام می‌فرماید که:

﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتی أَهْلِ بَیتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ﴾^۵

^۱ - سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

^۲ - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

^۳ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

^۴ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

^۵ - مقدمه‌ی تفسیر البیان، صفحه‌ی ۶.

«قرآن» به سوی «امام» هدایت می‌کند

نتیجه این شد که خداوند حکیم از طریق رعایت ابهام در قرآن کریم و منحصر ساختن عامل رفع ابهام از قرآن به «بیان امام» امت اسلامی را شدیداً محتاج و نیازمند به امام معصوم و اهل بیت رسول ﷺ گردانیده آنان را مضطرّ به عرض حاجت در آستان اقدس حجت علیّه نموده است. بنابراین در واقع یکی از شؤن مهمّه‌ی قرآن، هدایت مردم به سوی امام است و امام هم کارش تربیت انسان و رساندن او به قرب جوار حضرت رحمان می‌باشد.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ)؛^۱

حضرت امام صادق علیّه در معنای این آیه فرموده است: «قرآن» به سوی «امام» هدایت می‌نماید. چه آن‌که تنها امام معصوم است که ملت اقوم و استوارترین طریقه‌ها را به احسن وجه بیان نموده عالم انسان را در آن مسیر رهبری می‌فرماید:

(عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَأَلِإِمَامٌ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...»)^۲؛

^۱ - تفسیر برهان، جلد ۲، سوره‌ی اسراء، صفحه‌ی ۴۰۹، نقل از کافی.

^۲ - تفسیر برهان، جلد ۲، سوره‌ی اسراء، صفحه‌ی ۲۰۹، حدیث ۳.

«از امام سجاد علیه السلام منقول است که فرمود: پس امام به سوی قرآن هدایت

می کند و قرآن نیز به سوی امام راهنمایی می نماید و این است [معنای] گفتار

خدا عز و جلّ - «این قرآن به استوارترین طریقه ها هدایت می کند».

آری، قرآن مردم را به سوی ائمه دین علیهم السلام که «اهل البیت» و «اهل الذکر» و

«مطهرّون» هستند راهنمایی می نماید و آن بزرگواران نیز آنان را با حقایق اصیل قرآن

و معارف عالیّه و احکام متقنه آن کتاب آسمانی آشنا می گردانند و حقیقت آن که اگر بنا

بود تمام مطالب مورد احتیاج امت در قرآن به طور صریح و مبین آورده شود؛ آنچنان

که امت در استنباط محتویات قرآن نیازمند به خارج از قرآن نگردد؛ در این صورت،

توطئه شیطانی، در قیافه ی حقّ به جانب جمله ی (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) که یک تن از افراد

صحابه (...!!) در حسّاس ترین موقع به زبان آورد و شبهه ی هول انگیزی در افکار مردم

افکند؛^۱ جدّاً در میان امت اسلام پامی گرفت و در دل بی خبران ساده دل جایگزین

می گردید.

به طور کلی مقام اصیل «امامت» را یک مقام لغو و بی ثمری قلمداد می نمود و

^۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که حالت اشرف به موت در وجود مبارکش ظاهر شد؛ به جمعی که در محضرش و کنار بسترش بودند فرمود: (اَيُّتُونِي بِدَوَاءٍ وَصَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْنَ بَعْدَهُ)؛ دوات و صفحه ای برای من بیاورید تا مکتوبی بنویسم که بعد از آن به ضلالت نیفتید. یکی از حضار گفت: (اِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ، عِنْدَنَا الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛ یعنی: پیغمبر هذیان می گوید (العیاذ بالله)، قرآن نزد ما هست؛ کتاب خدا ما را بس! (المراجعات، صفحه ی ۲۷۲، المراجع ۸۶) و (النّص و الاجتهاد، صفحه ی ۸۰). اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَّ اَلِ مُحَمَّدٍ وَّ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰی ذٰلِكَ.

وجود اقدس امام را (العیاذ بالله) یک عضو فلج در اجتماع و فردی «مستغنی عنه» و غیر لازم معرفی می کرد و برای همیشه او را از مرکز امت بیرون می راند و می گفت: اگر علم به قرآن و اخذ معارف و احکام از کتاب خدا منظور است که همه چیزش بر ما روشن است و ما خود می توانیم از تمام محتویات قرآن آگاه شویم و راه و رسم زندگی و بندگی را بشناسیم و اگر مسأله‌ی حکومت و زمامداری در نظر است، آن هم که از عهده‌ی هر فرد مدیر و مدبری ساخته است.

بنابر این هیچگونه نیازی به مقام خاص و شخص معینی نداریم!! آن وقت در این شرایط تمام مفسد ذلت بار ویرانگر که به پاره‌ای از آنها در گذشته اشاره شد بر سر اسلام و مسلمین فرو می ریخت و با نبود امام و رهبر معصوم در میان امت، چه بدبختیها - که قلم از شرح آن عاجز است و نمونه اش را کم و بیش در دنیای کنونی می بینیم - در عالم اسلام از همان اوان به وقوع می پیوست. ما می بینیم با اینکه آن بیچارگان در بسیاری از موارد در فهم کثیری از ظواهر قرآن پا در گل بودند و مکرراً می گفتند:

(لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ فَلَانٌ)^۱

مع الوصف با کمال وقاحت در مقام انکار احتیاج خود به امام علیه السلام بر آمده و

گفتند:

^۱ - به کتاب الغدير، جلد ۶، صفحات ۹۳ و ۹۴ رجوع شود.

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛

«کتاب خدا و قرآن ما را بس».

یعنی با وجود قرآن در میان ما، به هدایت و راهنمایی شخص دیگری جز قرآن نیازی نداریم!! این جمله را با اینکه نابجا بود، گفتند و اَمّت اسلام را به خاک سیاه نشاندند. حال انصاف خواهید داد که اگر واقعاً «قرآن» کتاب مبین و همه چیزش واضح و روشن بود و اَمّت در فهم حقایق آن محتاج به «امام» معصوم نمی بود و جمله‌ی:

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛

برای خود در دلها جایی باز می نمود؛ در آن موقع خدا می داند که نسبت به ساحت قدس امام علیه السلام و حجت پروردگار، از خود چه بی مهریها نشان می دادند و قهراً به چه رسواییها و خواریها مبتلا می گشتند!! اگر تمام حقایق و محتویات قرآن به طور آشکار و مبین نازل شده و در دسترس عامّه‌ی مردم قرار می گرفت، زمینه‌ی بسیار آماده‌ای برای انعزال و کنار افتادگی امام علیه السلام از اجتماع مسلمین فراهم می گردید. اغواگران و ایادی ابلیس ابداً جایی برای امام علیه السلام در جامعه‌ی مسلمانان باقی نمی گذاشتند و به کلی مردم را مقطع از حجت پروردگار می نمودند و البته روشن است که این هر دو (تحریف قرآن و انعزال امام علیه السلام از جامعه‌ی مسلمانان) برای اسلام و مسلمین خطری فوق العاده عظیم را باعث می شد و ضربه‌ای بی اندازه کوبنده و مهلک بر پیکر قرآن عزیز وارد می ساخت.

حکمت بالغه‌ی حضرت حق (تعالیٰ شأنه العزیز) این چنین مقتضی شد که بسیاری از حقایق و مسائل مورد نیاز مردم در شئون گوناگون زندگی به طور «مبین و واضح» در قرآن نشان داده نشود تا برای همیشه کتاب خدا و عترت مصطفی (علیهم السلام) هر دو با هم ملجأ و مقتدای انسان بوده، عائله بشری بر محور این دو امانت مخزونه‌ی پروردگار، علی‌الدوام بچرخند و بالمآل سعادت دو جهانی و حیات جاودانی خود را در پرتو این دو نور آسمانی تأمین نمایند.

اینجا مناسب است برای تأیید مطلب به روایتی که از امام صادق (علیه السلام) منقول است متمسک شویم و نیز برای رعایت اختصار، فرازهایی چند از آن حدیث شریف را نقل و ترجمه نماییم. علامه‌ی مجلسی (رض) در بحار الانوار جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۰۰، حدیث ۷۲، به نقل از «محاسن» می‌فرماید:

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي رِسَالَةٍ: وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْقُرْآنِ... وَإِنَّمَا الْقُرْآنُ أَمْثَالُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ دُونَ غَيْرِهِمْ وَلِقَوْمٍ يَتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَعْرِفُونَهُ؛

(فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَمَا أَشَدَّ إِشْكَالُهُ عَلَيْهِمْ وَأَبْعَدُهُ مِنْ مَذَاهِبِ قُلُوبِهِمْ وَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَفِي ذَلِكَ تَحْيِيرَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعُونَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛

«از امام صادق (علیه السلام) است که ضمن نامه‌ای و امّا راجع به قرآن که سؤال

کرده‌ای... همانا قرآن مثلهایی است^۱ [حقایق عالیّه در قالب تمثیل و تشبیه برای تقریب به اذهان آمده است] برای قومی که می‌دانند [قدرت درک مطالب دارند] آنه برای دیگران، و برای قومی که قرآن را آنچنان که باید تلاوت می‌کنند و آنان کسانی هستند که ایمان به آن دارند و [حقیقت] آن را می‌شناسند).

«و اما برای دیگران [که ایمان به آن ندارند و یا از حقیقت آن بی‌خبرند و از درک محتویات آن عاجزند] پس چه بسیار دشوار و پراز مشکلات خواهد بود و بسی دور از موازین درک و فهم آنان تلقی خواهد شد و برای همین جهت رسول خدا ﷺ فرموده است: حقیقت آن که چیزی مانند تفسیر قرآن دور از قلوب مردان نمی‌باشد و در آن جمیع خلائق به استثنای آنهایی که خدا خواسته است، به تحیر افتاده‌اند».

(وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِيَّتِهِ فِي ذَلِكَ أَنْ يَنْتَهَوْا إِلَىٰ بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ يَنْتَهَوْا فِي قَوْلِهِ إِلَى طَاعَةِ الْقَوَّامِ بِكِتَابِهِ وَ التَّاطِطِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ أَنْ يَسْتَنْبِطُوا مَا احتاجُوا إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ عَنْهُمْ لَا عَنْ أَنْفُسِهِمْ؛ ثُمَّ قَالَ: (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)؛ فَامَّا غَيْرُهُمْ

^۱ - (وَ يَخْضِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)؛ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۵. (كَذَلِكَ يَخْضِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ)؛ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

^۲ - (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالَ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ)؛ سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۳: «ما این مثلهارا برای مردم می‌زنیم و درک نمی‌کنند آنها را مگر دانایان».

^۳ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

فَلَيْسَ يَعْلَمُ ذَلِكَ أَبَدًا وَلَا يُوجَدُ؛

«و همانا خدا منظورش از تعمیه [رعایت اجمال و ابهام و سخن سر بسته گویی] در [بعض] مطالب قرآن این بوده است که مردم [از همه جاقط امید نموده و در فهم حقایق قرآن از همه کس مأیوس شوند و عاقبت] بر سبب به باب خدا و صراط خدا [دری که خدا به روی مردم باز کرده و راهی که خدا برای بندگان مقرر فرموده است تا از آن در و وارد شوند و در آن راه به حرکت در آیند و سرانجام به قرب خدا - کمال مطلق - و سعادت جاودان نایل گردند] و در به دست آوردن مقصود و مراد خدا از کلامش، تابع و مطیع کسانی باشند که از جانب خدا سخن می گویند و به امر خدا عهده دار امور کتاب خدا هستند. [مردم] از پیش خود چیزی نگویند و متکی به استنباط خود نباشند، چنان که خدا فرموده است: اگر آن [کتاب خدا] را واگذار به رسول ﷺ و اولی الامر [ائمه‌ی معصومین علیهم السلام] بنمایند؛ هر آینه آنان که اهل استنباط و استخراج مطالب عالیه از قرآن می باشند، آن را خواهند دانست [و به دیگران نیز خواهند آموخت] ولی غیر آنان هر گز نمی توانند علم [صحیح و کامل] به حقایق قرآن داشته باشند و [چنین فردی جز ائمه‌ی معصومین علیهم السلام پیدا نخواهد شد].

(إِيَّاكَ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ) تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ النَّاسَ غَيْرُ مُشْتَرِكِينَ فِي عِلْمِهِ كَاشْتِرَاكِهِمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ وَلَا قَادِرِينَ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى تَأْوِيلِهِ إِلَّا مِنْ حَدِّهِ وَ بَابِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ فَافْهَمُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَطْلُبُ الْأَمْرَ مِنْ مَكَانِهِ تَجِدُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛

«ببرهیز از اینکه به رأی خود در تأویل قرآن سخنی گویی، چه آن که مردم در علم تأویل قرآن مشارکتی ندارند آنچنان که در سایر امور اشتراک با هم دارند و کسی قادر بر این تأویل قرآن نخواهد بود مگر از همان دری وارد شود که خدا آن را برای همین کار افتتاح نموده است. پس به خواست خدا، فهم سخن نما، و هر مطلبی را از محلّ و مستقرّ مخصوص به خود طلب کن که در این صورت و با این شرط، آن را خواهی یافت و به مقصد خواهی رسید؛ ان شاء الله».

به این جمله‌ی نورانی از صحیفه‌ی سجّادیه نیز عطف توجهی بفرمایید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُجَمَّلًا، وَالْهَمَّتُهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا، وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ، وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمَلَهُ. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً، وَعَرَّفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرْفَهُ وَفَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُرَزَانِ لَهُ؛^۱

«بار الها، تو آن قرآن را به طور سر بسته و مجمل بر پیغمبرت محمد ﷺ و نازل گردانیدی و آنگاه او را به دانستن عجایب و شگفتیهای آن ملهم ساختی. و ما اهل بیت نبوت را در علم به تفاسیل آن و تفسیر امتشابهات و توضیح مبهماتش اوارث پیغمبر قرار دادی و ما را بر کسی که علم به قرآن ندارد، تفضیل داده و برتری بخشیدی و نیروی درک حقایق قرآن و قیام به مقتضای آن را به ما

^۱ - صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۲، به هنگام ختم قرآن.

عنایت فرمودی تا از این راه، عظمت و ارفعیت منزلت ما را نسبت به کسی که تاب تحمّل آن را نداشته است اثبات نمایی. بارالها، پس همچنان که دل‌های ما را شایسته‌ی حمل قرآن نموده و به رحمت خود، شرف و فضیلت آن را به ما شناساندی؛ درود و رحمت فرست بر محمد ﷺ که به سبب قرآن صلا‌ی هدایت زده مردم را به سوی حق، دعوت فرموده است و هم بر آل او که گنجوران حکم و معارف قرآن و خزانه داران علوم آسمانی آن می‌باشند».

مردم محتاج بیان هستند، نه قرآن

از سخنان گذشته که در باب «نیازمندی درک حقایق قرآن به بیان امام» آمده است، ممکن است اشکالی به بعض اذهان راه یابد و آن اینکه: این سخن (نیاز قرآن به بیان خارج از خود در افاده‌ی مراد) با اوصافی که این کتاب آسمانی برای خود ذکر کرده است نمی‌سازد و آن اوصاف از این قرار است:

نور^۱، هدی^۲، مبین^۳، بیان^۴، تبیان^۵، فرقان^۶، بینة^۷.

۱- وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا. (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴).

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۱.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۸.

۵- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹.

۶- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱.

۷- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۷.

و البته بدیهی است کلامی که خود نور است و مبین است، یعنی روشن و روشن کننده است؛ در روشن نمودن محتویات و نشان دادن مدلولات* و مرادات* خود نیازی به نور و مبین دیگری نخواهد داشت. کتابی که خود تبیان همه چیز است و نسبت به تمام حقایق عالیه‌ی عالم، بینه و دلیل است؛ چگونه ممکن و متصور است که تبیان خود نبوده و در دلالت بر مقاصد خود «دلیل» دیگری بخواهد؟!

و همچنین در وصف **هدی و فرقان** و بیان که قرآن به حکم توصیف خود دارای این «صفات» می‌باشد؛ هادی بودن و فاروقیت* بین حق و باطل و روشن نمودن برنامه‌های حیات، از شوؤن حتمیه‌ی قرآن به شمار می‌آید. بنابراین توصیف نمودن قرآن به اینکه دارای وصف ابهام است و طبعاً نیاز به بیان خارج از خود دارد مستلزم نوعی تضاد در اتصاف* می‌باشد که:

قرآن هم «مبین» باشد و هم «مبهم». هم «بیان» و هم محتاج به بیان. در عین حال که «تبیان» همه چیز است تبیان خودش نباشد، و هکذا در سایر اوصاف. این طرح صورت اشکال.

و اما جواب: اولاً ما نقض دلیل می‌کنیم به مواردی از آیات قرآن که مسلماً دارای ابهام و اجمال است و نمونه‌هایی از آن موارد در گذشته ارائه شده و اینجا نیز از باب

* مدلولات: معانی و مفاهیم.

* مرادات: مقصودها.

* فاروقیت:

* تضاد در اتصاف:

نشان دادن شاهد نقض و اشاره به کثرت موارد ابهام قرآن می‌توانیم «آیات احکام» را از مصادیق روشن و مسلم آن موارد مبهم به شمار آوریم که هر شخص عارف به اسالیب کلام، از شنیدن آیات «اقیموا الصلوة»، «اتوا الزکوة»، «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ»، «لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِيْلًا» و دیگر آیات مشابه آن که مربوط به اعمال عبادی است، یک نوع «اجمال» و «ابهام» در سخن، در چهره‌ی این جملات احساس می‌نماید و قهراً در مقام کشف مراد از آن، به جستجوی بیان و تبیان می‌پردازد تا مقصود از «صلوة» و «زکوة» و «صیام» و «حج» و «استطاعت» را با «کم» و «کیف» اجزا و شرایط، از «زمان» و «مکان» و دیگر انحاء متعلقاتشان توضیح داده و روشن نماید.

ولی در خود قرآن هر چه تفحص کند، برخورد به چنین بیانی نمی‌نماید. یعنی تشریح خصوصیات احکام و تفصیل جزئیات اعمال عبادی و معاملی* که کلاً مورد ابتلای مکلفین است، در ظواهر قرآن نیامده است (به استثنای موارد خاصه و معدودی در مسائل ارث و نکاح و طلاق و بعضی از عبادات).

حال از شما می‌پرسیم: آیا نه مگر اعمال و وظایف عبادی و معاملی، از مطالب مسلّمه‌ی دینیّه است و هر مسلمانی موظف به دانستن و انجام دادن آن به فراخور حال و شرایط خود می‌باشد؟ و هم نه مگر قرآن بنا به گفته‌ی خود «تَبیانُ کُلِّ شَیْءٍ» است

و روشنگر هر چیز است؟ ﴿بَيَانُ لِلنَّاسِ﴾ است و تشریح کننده‌ی هر وظیفه‌ای از وظایف و نشان دهنده‌ی راه و رسم زندگی برای مردم و ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است؟ بنابراین اوصاف پس بیان تفصیلی این اعمال و تبیان این امور در کجای از قرآن است؟

نه از تعیین رکعات «نماز» و اجزا و شرایط آن ذکرى به میان آمده است و نه اجناسی که مورد تعلق صدقه‌ی به معنای «زکوة» واقع می‌شود و هر یک دارای نصاب معین و شرایط خاصه‌ای است، توضیح داده شده است و نه از مناسک حج با آن تفصیلی که دارد، از واجبات و محرمات و کفارات آن و شرایط استطاعت بحث مستوفی به عمل آمده است و همچنین مسائل مربوط به «ازدواج» و «طلاق» و «امر به معروف و نهی از منکر» و اقسام «معاملات» و «معاشرات» و انحاء روابط اجتماعی و حقوقی، که تمام اینها از مصادیق «شیء» اند و نیازمند به «تبیان» اند.

ولی بسیار روشن است که تبیان هیچ یک از اینها تفصیلاً در قرآن دیده نمی‌شود. آیا مگر مسأله‌ی «نصب» امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام «ولایت» امت در اعداد حقایق اصلیه‌ی اسلامیه نیست؟ پس چرا آن «بیان» به طور واضح و آشکار، آنچنان که قابل انطباق با غیر آن نباشد در قرآن که ﴿بَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است نیامده است. بلکه چنان که می‌بینیم از آن موضوع فوق العاده اصیل و عظیم گاهی تعبیر به:

﴿...مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۱

(که تعبیر ابهام آمیزی است) شده است و گاه از شخص امام به عنوان:

^۱ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

﴿...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

(که باز هم مبهم است) سخن رفته است و دیگرگاه با جمله‌ی:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ....الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۲

که توأم با ابهام است، اشاره به روز ابلاغ ولایت گردیده است و هکذا موارد بسیاری از آیات دیگر که به طور سربسته و مبهم مطالبی را مورد بحث قرار داده، تبیان آن را در هیچ جای قرآن نیاورده است. بنابراین مبهم بودن این سلسله از آیات قرآن با اوصاف «نور» و «مبین» بودن و «تبیان» و «بیان» بودن قرآن چگونه قابل جمع است؟! این، اولاً که جواب نقضی ما نسبت به اشکال سابق الذکر است. اما ثانیاً جواب حلّی ما، از اشکال مذکور:

می‌گوییم: ممکن است کلامی یا کتابی که در حدّ نفس خود دارای مطالب عالی‌ای می‌باشد نسبت به کسانی که در سطح عالی از درک و فهم قرار گرفته‌اند کاملاً روشن و واضح باشد. ولی نسبت به جمع دیگری که در سطح نازل از ادراکند، مبهم و نامفهوم تلقّی گردد. در این صورت صحیح است که بگوییم آن کلام یا آن کتاب در عین حال که نور و مبین است، مع الوصف دارای ابهام است. یعنی برای جمعی، مبین است و برای جمع دیگری، غیر مبین. همچنین صحیح است که بگوییم آن کلام و آن کتاب برای هر دو دسته (از عالی و دانی) نور و مبین است؛ منتها برای دسته‌ی

^۱ - همان، آیه‌ی ۵۵.

^۲ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

اول (دانایان عالی رتبه در ادراک) مبین بلا واسطه است و برای دسته‌ی دوم (پایین رتبه‌های در ادراک) مبین مع‌الواسطه است.

یعنی دسته‌ی دوم نیز با مراجعه به دسته‌ی اول و تعلّم از آنان به درک مطالب آن کلام نایل می‌شوند و نتیجتاً آن کتاب برای همگی واضح و روشن می‌گردد و عنوان ﴿بَيَانُ لِلنَّاسِ﴾ و ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ به خود می‌گیرد. البته شکی نیست در اینکه قرآن کتاب هدایت برای عموم مردم است و تمام انسان‌ها باید از قرآن دستورالعمل بگیرند و راه زندگی بیابند. ولی در این نیز تردیدی نیست که بسیاری از مردم بی‌سواد و باسواد ناآشنای با لغات و دستور زبان عربی، از درک معانی قرآن بلکه از تلفّظ به الفاظ آن عاجزند.

بنابراین چگونه ممکن است که قرآن به طور عموم ﴿بَيَانُ لِلنَّاسِ﴾ و ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ باشد و عامّه‌ی مردم بتوانند از معارف قرآن برخوردار گردند و به گنجینه‌ی محتویات آن راه یابند؟! یا چگونه متصور است که قرآن برای همه کس، حتی برای آن مرد و زن مسلمان ده‌نشین پشت‌کوهی که دور از مراکز علم و دانش زندگی می‌کنند و اصلاً سواد خواندن و نوشتن ندارند، برای آنها هم «سَهْلُ الْمَثَالِ» و «يَسِيرُ الدَّرَكِ» باشد که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾^۱

«به‌طور مسلّم ما قرآن را جهت ذکر یعنی تفهّم و به‌دست آوردن احکام و

^۱ - سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱۷.

معارف و آشنا گشتن با خدا و برنامه‌های هدایتش برای عموم مردم از عالم و عامی، شهری و بیابانی، دارندگان افهام بسیطه و صاحبان ادراکات عمیقه، برای همه و همه [سَهْلُ التَّوَلُّوُل و آسان قرار داده‌ایم. پس آیا کسی هست که متذکر گردد] در مقام اخذ معارف و احکام از کتاب خدا بر آید؟!]

آیا تصحیح این سخن جز به همین است که بگوییم: آری قرآن برای «اهل الذکر» و دانایان لغات و اصطلاحات و الفبای زبان قرآن به طور مستقیم و بلاواسطه روشن و «یسیر الذکر» است و برای توده‌ی مردم دیگر نیز که کلید فهم زبان قرآن به دستشان نیست، از طریق بیان دانایان قابل فهم است.

بلی صحیح است، آن مرد و یا آن زن مسلمان ده نشین بی سواد نیز باید از قرآن و کتاب هدایتش به حکم کلی «بِیَانُ لِلنَّاسِ» و «هُدًی لِلنَّاسِ» اخذ معارف و احکام بنماید. اما نه به طور مستقیم و بدون بیان! چه آن که بدیهی است او قدرت این کار را ندارد.

پس به حکم عقل سلیم که هر جاهل در فنی باید به عالم در آن فن رجوع نماید، او موظف است مثلاً به عالم قریه‌اش مراجعه کرده و از طریق بیان او پی به وظایف قرآنی‌اش ببرد. آن عالم قریه نیز در صورت عجز از بیان به اعلم از خود رجوع نموده و او هم به اعلم از خود، تا برسیم به «امام» معصوم و «حجّت» منصوب از جانب خدا که همه چیز قرآن برای او روشن است و کوچکترین ابهام در هیچ ناحیه‌ای از نواحی قرآن برای او متصور نیست. چه آن که خداوند متعال او را برای همین کار از جانب

خود تعیین نموده و فرموده است:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾^۱

«سپس ما آن کسانی را که از میان بندگان خود برگزیده‌ایم، آنان را

وارث [علم] کتاب [قرآن] قرار دادیم...».

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ

يَسْتَنْبِطُوهُ مِنْهُمْ...﴾^۲

«و اگر آن [قرآن] را به رسول ﷺ و اُولی الامر ائمه‌ی

معصومین علیهم السلام واگذارند؛ هر آینه آنان که اهل استنباط آن می‌باشند، آن را

می‌دانند...».

آری؛ ممکن است دستگاه مولّد نوری که قدرت روشن نمودن همه جا و همه

چیز را دارد؛ در عالم باشد و مربوط به تمام ابناء بشر هم باشد؛ ولی رمز به کار انداختن

آن دستگاه و راه پخش و افاضه‌ی نور آن بر اساس حکم و مصالحی در انحصار فردی

یا افراد معینی قرار داده شده باشد. در این صورت درست است که بگوییم: این

دستگاه اگر چه در حدّ ذات خود، دستگاه مولّد نور است و متعلّق به همه است؛ ولی با

وجود این، پی بردن به تمام اجزاء درونی و جهازات کاملاً منظمّ آن و همچنین ارائه

دادن اشیاء دیگر در پرتو نور آن، نیازمند به راهنمایی و هدایت آن فرد یا افراد معینی

^۱ - سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲.

^۲ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

است که برای تصدی و اداره و تدبیر امور آن دستگاه منظم معرفی شده‌اند و کلید آن به دست آنان سپرده شده است.

بنابراین دیگر جای اعتراض برای کسی نمی‌ماند که بگوید: این چگونه است، دستگاه پخش نوری که خود دارای نور است و نشان دهنده‌ی اشیاء است، مع الوصف از نشان دادن محتویات خود عاجز و قاصر بوده؛ نیازمند به وسیله یا وسایلی خارج از خود می‌باشد؟ زیرا در جواب گفته می‌شود: خیر، آن دستگاه مولد نور عاری از قصور است و در ارائه اجزاء داخل و خارج از خود در کمال قوت و شدت بوده و هیچ گونه حاجت به خارج از خود ندارد؛ اما مردم از رمز کار آن به طور صحیح و بی‌خطر، بی‌خبرند و وسایل و ابزارهای به کار انداختن آن و راه بهره‌برداری از آن با رعایت کل مناسبات و حفظ حدود و ثغور همه جانبه‌اش، به دستشان نیست.

آری؛ این مردمند که به حکم قصور در آگاهی و به خاطر بی‌اطلاعی از رمز عمل، محتاج به ارشاد آگاهان از رمز کار و کلیدداران آنند. نه آن دستگاه مجهز به جمیع جهازات کار و عاری از هر گونه قصور در عمل. پس «ثورمبین» و «تبیان کُلّ

شیء» بودن قرآن منافاتی با کریمه‌ی:

«...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۱

«...شما جز اندکی از علم داده نشده‌اید».

^۱ - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

«...از دانیان بپرسید اگر نمی دانید».

نخواهد داشت و افراد عادی مردم و توده‌ی ابناء بشرند که دیدگان‌شان کم فروغ و دست‌شان به غایت کوتاه است و در مقام دیدن اشیاء در پرتو نور وحی و نیل به حقایق آسمانی قرآن به بندگان: ﴿...أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾^۲ خدا محتاجند نه قرآن که ﴿...كِتَابُ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۳.

حاصل آن که اُتصاف قرآن به اوصاف «نور» و «هدی» و «تبیان» و «بیان» منافات با این ندارد که امام علیه السلام واسطه‌ی در رساندن انسان به نور هدایت قرآن باشد و وسیله‌ی فتح باب «بیان» و رمز پخش «نور» قرآن، به دست «خليفة الله» و «ولی امر» معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش سپرده شده باشد.

قرآن همراه با بیان عترت، نور است

درست است که قرآن نور است و مبین است. ﴿بیان﴾ و ﴿تبیان کل شیء﴾ است و طبعاً تبیان خودش نیز خواهد بود و روشنگر محتویات خود نیز خواهد شد.

^۱ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

^۲ - سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۵ (انبیاء را توصیف می کند به اینکه: «صاحبان دست و دیده اند».)
یعنی واقع بینان درست کردارند.

^۳ - سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱ (کتابی است که آیاتش محکم شده است و سپس تفصیل داده شده است از جانب [خدای] درستکار آگاه.

اما به این نکته هم باید توجه داشت که از جمله‌ی محتویات قرآن مسأله‌ی «حجّیت»

بیان رسول ﷺ و اهل بیت رسول ﷺ است که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۲

و بیان رسول اکرم ﷺ نیز به موجب روایت متواتر ثقلین، اهل بیت ﷺ را قرین (لا یفترق) و جدا نشدنی قرآن معرفی نموده و هر دو را با هم مایه‌ی نجات از هلاک و ضلالت نشان داده است و علاوه بر این، خود قرآن نیز در یک جا ارتباط و مساس با حقایق مکنونه‌اش را در انحصار افراد معینی نشان داده که از آنان تعبیر به «مطهّرون»^۳ نموده و فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۴

و در جای دیگر تنها (اهل بیت ﷺ) را به وصف مطهّر بودن به تطهیر خدا ستوده و فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً﴾^۵

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۴- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

نتیجه آن که: به حکم اینکه «تبیان کل شیء» است؛ قهراً تبیان خودش و روشن کننده‌ی این حقیقت داخل خود نیز می‌باشد که: «بیان» رسول ﷺ و اهل بیت رسول ﷺ از لوازم لاینفک کتاب خدا است و باید منضم به آن گردد تا حقایق مکنونه‌ی وحی الهی، چنان که هست آشکار و مبین شود.

یعنی در واقع قرآنی که از جانب خدا نازل شده است، آن کتابی است که از جمله‌ی محتویات آن در سوره‌های «نحل و واقعه و احزاب»، «حجیت» و ضرورت «بیان» رسول ﷺ و اهل بیت رسول ﷺ است؛ و اما کتابی که خبر از حجیت بیان رسول ﷺ و اهل بیت رسول ﷺ نمی‌دهد، قرآنی نیست که از جانب خدا نازل شده و نور مبین باشد. بنابراین، از یک سو نیاز به «بیان» پیغمبر و امام از محتویات و مدلولات «قرآن» است و از سوی دیگر تفصیل معارف و احکام و تشریع دقایق و حقایق تکوینی و تشریعی، از محصولات «بیان» پیغمبر و امام است.

پس نتیجه این خواهد شد که قرآن «مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوع» به لحاظ مجموعه‌ی محتویاتش که از جمله‌ی آن «بیان» رسول ﷺ و امام علی ﷺ است؛ «نور مبین» است و «تبیان کل شیء» و روشنگر تمام حقایق است و البته شکی نیست در اینکه این مطلب را خود قرآن می‌فهماند و در ارائه‌ی این حقیقت نیازی به خارج از خود ندارد! چه بیان روشنی! به این جمله از گفتار امام امیرالمؤمنین علی ﷺ توجه فرمایید که چگونه این حقیقت را به بیان روشنی تقریر فرموده است:

(قَالَ: إِنَّ أَحَدَكُمْ بِمَا فِيهِ نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَ دَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَ

بَيَانِ حَقِّنَا وَفَرَضَ طَاعَتِنَا؛^۱

«به مردمی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بهانه‌ی (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) از اطاعت امام سرپیچی کرده و قرآن را کافی در هدایت خود می‌پنداشتند] فرمود: اگر شما به محتویات همین قرآن که در دست دارید [عمل کنید؛] نصوص و ظواهر و تلویحات آن را نادیده نگیرید [از آتش نجات می‌یابید و داخل بهشت می‌شوید؛ چه آن که در میان محتویات همین قرآن حجت ما [دلیل امامت ما] و بیان حق ما و وجوب اطاعت [فرمان] ما آمده است».

این گفتار امام علیه السلام با کمال وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که قرآن مردم را به دامن رهبر و امام معصوم منصوب از جانب خدا می‌افکند و همه را تحت ولایت حقّه وی در می‌آورد؛ آنگاه امام هم مردم را با حقایق عالیّه‌ی قرآن آشنا نموده و جملگی را در پرتو نور وحی خدا به بهشت جاودان و سعادت بی‌پایان می‌رساند.

قرآن از عترت جدا نمی‌شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در روایت ثقلین با جمله‌ی بسیار عمیق و پرمغز (لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ) و همچنین با جمله‌ی (مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا) اشاره به همین نکته‌ی فوق‌العاده ارزنده و عالی فرموده است که:

قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا، وقتی دارای صفات حیّه و زنده‌ی خود از قبیل: «نور»، «مبین»، «هدی»، «فرقان»، «بیان»، «تبیان کلّ شیء» خواهد بود که با «عترت» من قرین بوده و توأم «اهل بیت» من باشد. در این صورت است که کتاب هدی و مایه‌ی نجات شما خواهد بود و اما همین که از «اهل بیت» من جدا شد، دیگر آن «کتاب خدا» و «رمز هدی» نخواهد بود و بر اثر منفک بودن از بیان و روشن نگشتن حقایق مقصوده‌اش، موجب ضلالت و گمراهی امت نیز خواهد گردید!

چنان‌که چنین نیز شد و قرآن جدا از اهل بیت رسول ﷺ به دست حکام بنی امیه و بنی عباس افتاد و چه فتنه‌ها که برپا کرد و کور دلیها که به وجود آورد و جمعیتها که به ضلال افکند. آری:

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

«و نازل می کنیم قرآن را که شفا بخش و مایه‌ی رحمت است برای مؤمنان و نسبت به ستمکاران، چیزی جز زیان نمی افزاید».

بدیهی است که قرآن جدا شده از علی ﷺ و افتاده در دست امثال معاویه بن ابی سفیان‌ها به طور حتم دیگر کتاب هدایت نخواهد بود و دردی از عالم انسان درمان نخواهد کرد. سهل است؛ بلکه بر دردهای بی درمان عالم انسان به طور مسلّم خواهد افزود و تباهی و خسار فراوان هم به بار خواهد آورد.

^۱ - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

براستی اگر قرآن بدون بیان امام علیه السلام همان قرآن خدا و «نور مبین» و «تبیان» و «بیان» بود و در حدّ نفس خود مفهوم جمیع مرادات و مقاصد الهی و کافی در امر هدایت امت اسلامی بود، آن همه کوشش و اهتمام برای اثبات معیّت «عترت» و «قرآن» از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول مدّت بعثت و عاقبت در مرض موت و هنگام «وداع» ابراز نمی شد و روی آن پافشاری نمی گردید.

قرآن در زمان غیبت امام

حال اگر کسی بگوید: بنابراین در زمان غیبت که قرآن از امام علیه السلام جدا شده و به دست بشر عادی افتاده، بشری که کلید مخازن علم و حکمت قرآن به دستش نیست و از رموز کشف صحیح حقایق عالیّه‌ی آن بی خبر است؛ باید در این شرایط، عالم انسان و در این میان جامعه‌ی مسلمانان از برکات آسمانی قرآن محروم باشند و نتوانند از کتاب هدایت خود، چنان که هست استفاده نمایند و از علوم و معارف آن برخوردار گردند.

آیا این سخن لازمه اش تعطیل قرآن و سدّ باب اکتساب از معارف قرآن نمی باشد؟ و در این صورت آیا تنزیل یک چنین کتاب «عزیز حکیم» بر بشری که قادر بر استفاده از آن نیست، لغو و خلاف حکمت تلقّی نمی شود؟!

در جواب عرض می شود: آری؛ مطلب همین است. جدا شدن قرآن از «امام» و «حجّت» معصوم حقّ، لازمه اش معطل ماندن آن کتاب عزیز از اجرای کامل احکام و

قوانینش و منسَد شدن* باب اکتساب صحیح از معارف حقّه و عاری از انحراف و

اشتباهش خواهد بود. چنان که در دعای عهد منقول از امام صادق علیه السلام آمده است:

(وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومٍ عِبَادِكَ... وَ مُجَدِّدًا لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ
كِتَابِكَ)؛^۱

«بار الها! او! امام علیه السلام! [راپناهگاه بندگان ستمدیده ات و تجدید کننده ی احکام
تعطیل شده ی کتابت قرار بده].»

و همچنین در «دعای در غیبت امام زمان علیه السلام» آمده است:

(وَ اصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيْرِ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِيْنُكَ بِهِ وَ
عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَاحِبًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا بَدْعَةَ مَعَهُ)؛^۲

«و اصلاح کن به سبب او! امام علیه السلام! [حکمی را از تو که تبدیل گردیده و سنتی را از
تو که تغییر داده شده است؛ تادین تو با تدبیر او، به تازگی و شادابی خود باز گردد و از
هر گونه بدعت و کجی رهایی یابد].»

امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به کار امام قائم منتظر علیه السلام می فرماید:

(وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ)؛^۳

«[رای] خود کامگی ها! را به قرآن بر می گردانند در زمانی که قرآن را به رای

* منسَد شدن:

۱- مفاتیح الجنان، صفحه ی ۵۴۰.

۲- البلد الامین، صفحه ی ۳۰۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۸ (یومی فیها الی ذکر الملاحم).

خود تبدیل کرده باشند».

و امروز این مطلب بر همه کس روشن است که حدود بر خورداری امت اسلام از قرآن در چه سطح نازلی قرار گرفته است، جداً شرم آور است. ولی مع الوصف این جریان مستلزم این نیست که تنزیل کتاب «هدایت» بر بشری که قادر بر استفاده‌ی کامل از آن نمی‌باشد لغو و خلاف مقتضای «حکمت» باشد؛ چه آن که این محرومیت از ناحیه‌ی خود این بشر به وجود آمده است و خداوند منان از روی لطف بر بندگان، تنزیل کتاب حکیم و نصب امام علیه السلام و تعیین حجت معصوم از قبل خود فرموده است تا از هر جهت راه اعتراض و اعتذار را بر بشر ببندد و او یک روز نگوید که اگر «نور مبین» و «فرقان» و «بیان» در اختیار من گذارده بودی، هرگز من به راه خطا نمی‌رفتم و سر از هلاک مؤید در نمی‌آوردم.

لذا حجت تا روز قیامت بر بشر تمام است. هم «قرآن» در اختیار است و هم امام در انتظار. و الحال این بر عهده‌ی عالم انسان است که زمینه‌ی طاعت خود را از «حجت» حق فراهم سازد تا او ظاهر گردد و ابواب علوم و معارف آسمانی قرآن را بر روی بشر بگشاید و احکام حیات بخش آن را در صحنه‌ی زندگی انسان جاری گرداند. البته تا بشر راه طغیان و عصیان بر امام زمان علیه السلام در پیش گرفته است و سبک مغزانه در این راه می‌تازد؛ دستش به دامن حجت معصوم خدا و نتیجتاً به دامن قرآن و کتاب خدا نخواهد رسید و بالمآل از برکات آسمانی قرآنی محروم مانده، از در رحمت حق مطرود و مردود خواهد گردید. این فرموده‌ی خدای حکیم است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَا بِأَنفُسِهِمْ...﴾^۱

«حقیقت آن که خدا وضع قومی را دگرگون نمی‌سازد، تا آن قوم آن چه را که در

درون خود دارند [از نیت و حالات روحی و ملکات نفسانی] دگرگون سازند».

از ترازو کم کنی، من کم کنم تا تو با من روشنی، من روشنم

خلاصه

حاصل آن چه که تا به حال از سخنان گذشته به دست آمد، این شد که:

درک مقاصد «قرآن» به طور اجمال از نظر «ابهاماتی» که در موارد حسّاسی از آیات کریمه اش بر اساس حکم و مصالح خاصّه‌ای به کار رفته است (علاوه بر بطون و معانی طولیه‌ی آن) نیاز قطعی به «بیان» و حجّت معصوم و «امام» منصوب از جانب خدا دارد تا در هر زمان برای حلّ مشکلات و معضلاتی که به موازات سیر «تکاملی» افکار بشر در علوم و معارف پیش می‌آید، و از هر طرف سیل سؤالات علمی و غیر علمی - چه از جانب کفار و معاندین و چه از ناحیه‌ی متحرّیان* حقّ و طالبان حقیقت - به سوی عالم اسلام و امتّ قرآن سرازیر می‌گردد؛ ملجأیی محکم و حصّنی حصین و مستحکم برقرار باشد و حفظ کیان امتّ اسلامی در پناه علم و عصمت آن «حجّت» تأمین شود.

^۱ -سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

* متحرّیان:

این یک ضرورت حیاتی است برای پیروان قرآن که نبود آن موجب بروز اختلاف و تشتت در «آراء» علمی و استنباطات قرآنی دانشمندان اسلام گردیده و نتیجه‌اش تجرّی * و تغلب * کفار و منافقان، و تذلل * و شکست مسلمانان خواهد بود و لذا اغراق در سخن نکرده‌ایم اگر بگوییم: مقصد اصلی قرآن از دعوت جامعه‌ی انسان با انحاء خطابات از عموم و خصوص، به «تدبّر» و تفکّر در آیات کریمه‌اش از قبیل:

﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

«آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند یا بر دلهایی قفل‌های آن نهاده است».

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲

«کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده‌ایم تا آیاتش را تدبّر کنند و خردمندان

متذکر شوند».

﴿أَفَلَمْ يَذَّبَرُوا الْقَوْلَ...﴾^۳

«آیا این سخن را تدبّر نکرده‌اند...».

* تجرّی:

* تغلب:

* تذلل:

^۱ - سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

^۲ - سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

^۳ - سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۶۸.

و نظایر این آیات و همچنین بیانات تحریرش آمیز* رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی

هدی ﷺ که: به هنگام بروز فتن و حوادث مُظْلِم* به پناه قرآن بروید.^۱

آری، هدف و مقصد اصلی از تمام این دعوتها و سوق دادن مردم به سوی قرآن همین است که با تدبّر در کتاب خدا پی به موقعیت بسیار حسّاس امام علی از نظر قرآن ببرند و نیازمندی فوق العاده شدید خود را نسبت به وجود اقدس امام علی و بیان حیات بخش آن حضرت در تمام شؤون زندگی خویش احساس نموده، جدّاً در مقام تحکیم او به حکومت مطلقه بر جامعه‌ی انسان بالعموم و جامعه‌ی مسلمین بالخصوص بر آیند نه اینکه غرض تنها این باشد که طبقات مختلف دانشمندان به تناسب رشته‌های علمی خود به استنباط معانی قرآن بنشینند و آنگاه فهمیده‌های خود را حقایق آسمانی پنداشته و نسبت به همان دلخوش شوند که آری ما به حکم قرآن تدبّر در قرآن نموده و افعال از قلوب خود گشوده‌ایم و خانه‌ی دل را پر از مقاصد عالی‌ه‌ی وحی خدا ساخته‌ایم! وظیفه همین بوده است که ما انجام داده‌ایم و دیگر چه کسری داریم؟!۹

هیاهات هیاهات (حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ)؛

﴿وَوُتِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ

* تحریرش آمیز:

* مظلم:

^۱ - بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۷.

إِلَّا خَسَارًا؛

قرآن آنگاه کتاب هدایت است و سبب نزول شفا و رحمت؛ که بایان امام

معصوم قرین گردد و گرنه موجب ضلالت خواهد بود و مایه‌ی خسارت.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته